آخرالزمان خانواده

"تمدن بچه ننه"

******

THE APOCALIPSE OF FAMILY

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **آخرالزمان خانواده**

مؤلف: **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: **اردیبهشت** 1394 **ه.ش**

تعداد صفحه: 45

بسم الله الولی

۱- خانواده فقط یکی از موضوعات و عناصر تشکیل دهنده انسان آخرالزمانی نیست بلکه کارگاه مرکزی و علت و باعث برپائی آخرالزمان و همچنین مقصود نهائی این واقعه عظیم در تاریخ است. همانطور که سرآغاز زمان و تاریخ بشری هم پیدایش نخستین خانواده آدم- حوائی بوده است.

۲- اصلاً مدرنیزم و تکنولوژیزم که در لغت بمعنای عیان شدگی و برون افکنی انسان می باشد چیزی جز برون افکنی خانواده نیست و اساس هر برون افکنی دیگری از برون افکنی خانواده است که همان واقعه تدریجی فروپاشی و انحلال خانواده می باشد.

۳- خانواده همچون حفاظ و حجاب و ظلماتی است که مانع ظهور و بروز و برون افکنی نفوس اعضای خویش است. و به بیان دیگر هر که قصد ظهور و برون افکنی نفس خود را داشته باشد به جبر یا اختیار از خانواده خروج می کند که حداقل این ظهور و بروز بصورت ازدواج رخ می نماید بخصوص اگر ازدواج با کسی در خارج از نژاد خود باشد.

۴- همانطور که آخرالزمان آستانه ورود به قیامت پنجاه هزارساله است و قیامت هم طبق تعریف قرآنی عرصه ظهور باطن نهان انسانهاست لذا این ظهور باطن انسانها اولین محدوده ای را که تحت تأثیر و اختلال قرار می دهد و حدود کهن آنرا می شکند خانواده است. زیرا خانواده دائمی ترین تکیه گاه و مقرّ اسکان نفوس آحاد بشر است. پس آخرالزمان و قیامت خانواده زودتر از هر عرصه دیگری از تمدن بشری آغاز شده است و زمینه قیامت سائر قلمروهای حیات اجتماعی است. پس خانواده مرکزیت این قیامت را عهده دار است و کانون انفجار همه قیامتهای دیگر است و در عین حال ضد قیامتی ترین کانون قیامت هم می باشد که این دیالکتیک قیامت است.

۵- اصلاً ازدواج یکی از فطری ترین ارادهٔ به ظهور در انسان است اراده به ظهور در انسانی دیگر به نام همسر! به همین دلیل است که براستی بقول قرآن کریم همسر هرکسی عین نفس خود اوست و لذا ازدواج بمعنای ازدواج هر کسی با باطن خویش است ازدواج بین ظاهر و باطن!

۶- اراده به ظهور در امر ازدواج نهایتاً بصورت تولّد فرزند تجسم کامل می یابد و لذا فرزند بمعنای وصی و وارث و ادامه والدینش محسوب می شود و نیز راز یکی از مهمترین جدالهای زناشوئی بر سر تصاحب فرزند که وصی کدامیک از این دو باشد. که چنین جدالی فقط بین زن و شوهری وجود ندارد که به وصال و وحدت قلبی رسیده باشند.

۷- ولی ظهور در قلمرو خانواده چهارچوب و مقررات و حدود ویژه ای دارد و بیش از این را نه می طلبد و نه مجال ظهور می دهد و یاغیش را سرکوب و یا طرد و اخراج می کند. و از اینجاست که خانواده بعنوان کانون ظهور ضد ظهور و قیامت ضد قیامت درک می شود زیرا ظهور همان قیامت است و قیامت از روز هفتم خلقت و پس از آفرینش انسان آغاز شده است و این همان روز پنجاه هزار ساله است.

۸- و امّا محدوده و قوانین ظهور در خانواده چیست؟ ظهور زن، ظهور شوهر و ظهور فرزندان! این همان محدوده مالکیت هاست مالکیت عقیدتی، فکری، عاطفی، اقتصادی و اداری و ارادی!

۹- باید درک نمود که اراده به ظهور در انسان بطور کلی همان اراده به توسعه و رشد و خلاقیت است. برای زن و شوهرهائی که فعالیت اجتماعی دارند محدوده این ظهور وسیعتر است ولی برای کسانی که عمده فعالیتشان در خانه است

کل اراده به ظهور در حریم خانه محدود شده و به اشد خود می رسد که این وضعیت برای زنان خانه دار مصداق دارد که شوهر و خانه و فرزندانش قلمروهای ظهور و رشد و خلاقیت اویند و لذا نسبت به آنها دچار شدیدترین احساس مالکیت می شود و بزرگترین مانع ظهورشان می گردد. و این همان مسئله مادرسالاری و زن سالاری پنهان در خانه هاست که درباره زنان خانه دار به شدیدترین حد می رسد.

۱۰- شغل، طبیعت و روابط اجتماعی سه قلمرو محسوس و عینی ظهور هر انسانی است زیرا ظهور هر کسی در غیر خویش تحقق می یابد اعم از ظهور مادی یا معنوی و روحانی!

۱۱- احساس مالکیت اعضای خانه نسبت به یکدیگر به دلیل آنست که قلمروهای ظهور همدیگرند. و باید درک کرد که ظهور انسان در سائر انسانها قلمرو اشد ظهور معنوی و قلبی و روحی اوست و لذا مهمترین قلمرو ظهور انسانی هر بشر است. و لذا روابط بین انسانها از همین منظر است که هر چه شدیدتر می شود عشق نامیده شده و منجر به شدیدترین ظهورات باطن می گردد از خیر و شر! یعنی روابط عاشقانه، ظهوری ترین قلمرو حیات انسانهاست و نیز مالکیتی ترین رابطه هاست که گاه از مالکیت انسان بر اشیاء هم شدیدتر می شود که گاه برای حفظ آن کار به جنون و جنایت هم می کشد.
ظهور هر انسانی در سائر انسانها همان واقعه خلق جدید انسان در آخرالزمان است که کاملترین خلقهاست.

۱۲- آنچه که عشق نامیده می شود عرصه ظهور انسانها در یکدیگر است و عرصه خلق جدیدشان در همدیگر! ظهور زن و شوهر در یکدیگر و ظهور والدین در فرزندان! و برای زنان خانه دار که محدوده ظهورشان فقط خانه است شدت این عشق و ظهور و مالکیت و عوارض ناشی از آن بمراتب شدیدتر است. و لذا زنانی که امکان چنین ظهوری در داخل خانه را نمی یابند میل به خروج از خانه می یابند به بهانه تحصیل علم و هنر و اشتغال و امثالهم!

۱۳- غریزتاً هر فردی از اعضای خانواده میل دارد که سائر اعضاء را بطور دربست و تمام و کمال قلمرو ظهور و بروز و خلق جدید خود سازد و لذا تاب تحمل ظهورات دیگران را در خارج از قلمرو خانواده ندارد به همین دلیل والدین از عاشق شدن فرزندان خود در خارج از خانواده دچار هراسی مرگبار می شوند زیرا عشق شدیدترین عرصه ظهور انسانهاست و این مسئله در مادران صدچندان شدیدتر است زیرا فرزندان خود را دربست قلمرو ظهور خود می خواهند بخصوص اگر مادری خانه دار باشد و در بیرون از خانه روابطی جدّی نداشته باشد. و این معنای فرزندخواری مادران است که فرزند خود را بطور دربست جولانگه ظهور خودشان می خواهند. معمای عداوت مادر با عروس و داماد خودش از همین منظر است.

۱۴- و لذا افرادی که قلمرو ظهور و بروز و خلاقیت خود را به مرزهائی فراتر از خانواده و نژاد خود می برند روابط معقولتر و عادلانه تری با خانواده و فامیل برقرار می کنند و ستم درون نژادیشان کاهش می یابد.

۱۵- آدمی می تواند از طریق تعامل علمی و فنی و هنری و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی هم با جهان روابطی خلاق برقرار نموده و عرصه علوم و فنون و هنر و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طبیعت را قلمرو ظهور و خلق جدید خود سازد ولی انسانی ترین و ارضاء کننده ترین ظهور و خلاقیت بشر در سائر انسانها امکان تحقق دارد که همان ظهور روحانی و عرفانی است و خلق جدید الهی! که این مربوط به ظهور انبیاء و علمای ربانی و حکیمان و عارفان و مصلحین و مربیان معنوی است.

۱۶- باید درک کرد که اصولاً انسان و جهان مدرن آخرالزمانی را فقط از منظر شناخت حکمت "اراده به ظهور" می توان فهم نمود و به علم و معرفتی جامع و ذاتی که لایق این عصر باشد نائل آمد. و این همان حکمت حاکم بر مجموعه

آثار ماست که اساس حکمت آخرالزمان و قیامت است و این یک حکمت قرآنی است که در آثار ما تبیین و تدوین گشته است و آن ظهور حق انسان است که منجر به لقای الهی یا لقای شیطانی می شود.

۱۷- و خداوند در کتابش بما تعلیم می دهد که رابطه زناشوئی بایستی قلمرو لقای الهی باشد (سوره بقره-۲۲۳). یعنی زن و شوهر بایستی آئینه ظهور حق وجود یکدیگر شوند و حقی جز خدا نیست. و اینست حکمت زناشوئی و خانواده در اسلام که بدون وجود امام مقدور نمی شود زیرا امام همان نور این ظهور است و بدون آن زناشوئی در تاریکی بسر می برد که قلمرو رسوخ اجنه و شیاطین می شود.

۱۸- پس درک می کنیم که تشکیل خانواده و رابطه آدم- حوائی ذاتاً قلمرو برپائی قیامت بوده است یعنی عرصه لقاء الله! و لذا با آفرینش آدم و حوا زمان شش روزه خلقت بسر رسید که این همان معنای آخرالزمان است. و تجلی زمینی و خاکی این خلقت شش روزه همان تمدن شش هزارساله از آدم تا خاتم است و لذا با ظهور پیامبر خاتم مواجه با ظهور آشکار قیامت در عالم و آدمیان هستیم که امروزه به نقطه عطفی رسیده است.

۱۹- انسان بمیزانی که می تواند و می بیند که در انسان دیگری به عرصه ظهور و خلاقیت می رسد و موجب خلق جدید دیگری گشته است نسبت به آن انسان احساس مالکیت و سلطه ندارد و آنچه که در این رابطه حاکم است ولایت و محبت الهی است که قلمرو اختیار و رحمت مطلقه است. پس جدالها و تملک عاطفی در خانواده ها و ستمها و شقاوتها و آدمخواریهای عاطفی تماماً حاصل ناکامی افراد در ظهور و خلاقیت است که به جان یکدیگر می افتند تا یکدیگر را ببلعند و به زور و زر و تزویر نمایشات عشق و ظهور برپا نمایند.

۲۰- آیا براستی گوهره ظهور و بروز و خلاقیت انسانها در رابطه با یکدیگر چیست؟ همان دین و تقوای الهی و محبت و گذشت و معرفت است نه زر و زور و تزویر و زار و ایثار بازیهای شیطانی! همانطور که خطاب به زن و شوهرها فرموده که اگر تقوای الهی را رعایت کنید او را دیدار می کنید. بقره۲۲۳-

۲۱- زن و شوهرها بواسطه انجام وظایف دینی و تقوا و محبت و گذشت عرصه ظهور یکدیگرند و در غیر اینصورت چاه سقوط همدیگر می شوند و از هم انتقام می ستانند.

۲۲- هر انسانی در کمتر از انسانی دیگر نمی تواند به لحاظ روحانی و عرفانی ظاهر شود و به حق وجودش برسد. روح انسانها آئینه ظهور حق وجودشان است. و چون جمال این روح رخ نمود در آفاق هم رویت می شود.

۲۳- انسانی که می خواهد بواسطه علوم و فنون و هنرها در اشیاء و اجسام و جمادات ظهور نماید این همان ظهور شیطانی و دجّالی است و این ظهور روحانی نیست بلکه سقوط روح در عالم جمادی و نباتی و جانوری است و این همان واقعه ظهور درک اسفل است.

۲۴- آنکه می خواهد در خانه و اتومبیل و تکنولوژی ظهور کند در درک اسفل سقوط می کند.

۲۵- و آنکه می خواهد در تن خود (سکس) ظهور کند تن خود را محل ظهور شیطان کرده است.

۲۶- اصولاً کسی که می خواهد در خودش و از خودش ظهور کند به تسخیر ابلیس درمی آید حتی اگر اهل دین و فلسفه و عرفان و هنرها باشد. حق ظهور خود در غیر خود است و این سنت خدا در کار آفرینش انسان است که انسان را مظهر تجلی خود ساخته است و این همان گوهره رحمت و محبت الهی است.

۲۷- زنی که می خواهد خود محل ظهور خود باشد و بواسطه همسر و فرزندانش تعریف و تمجید و پرستش شود محل ظهور شیطان می شود و این داستان اکثر زنان در این دوران است.

۲۸- پس باز هم درک می کنیم که آخرالزمان و قیامت برخاسته از بطن رابطه زناشوئی است وهر ازدواجی برپاکننده قیامت طرفین است و اینست که عموماً از فردای ازدواج نادم می شوند زیرا نفس اماره و کافر آدمی خواهان قیامت خود نیست زیرا در اولین مرحله از این قیامت جز کفر و جهل و فسق و جنون آشکار نمی شود و فقط اهل تقوا و معرفت حق این واقعه را درمی یابند و بواسطه اش هدایت می شوند.

۲۹- هرچند که پدر و مادر نخستین ما (آدم و حوا) در برپائی نخستین قیامت بشری قافیه را باخته و رحمت و محبت بهشتی پروردگار را از دست داده و به شیطان شقاوت و عداوت دچار گشتند. و هر ازدواجی تکرار همان واقعه است ولی ما بعنوان مسلمان حق نداریم آن فاجعه را تکرار کنیم و امر شده ایم که از آدم و حوا عبرت گیریم. و این جز بقدرت عرفان نفس ممکن نیست. زیرا آدم و حوا نه خودشان را می شناختند و نه شیطان را. زیرا شیطان بر جای آنها و از منظر نفس آن دو با آن دو سخن گفت و آن اراده به جاودانه سازی بهشت شهوانی و جنسی بود. و این اراده قلمرو رسوخ شیطان در رابطه است.

۳۰- اراده به ظهور در همسر جز در اراده به شناخت خود در همسر محقق نمی شود و در غیر اینصورت فقط شیطان است که از طرفین ظهور می کند از برای کسی که ازدواج را عرصه جاودانگی شهوت جنسی می خواهد.

۳۱- رابطه جنسی فقط برای مبادله روح است تا هر فرد بتواند باطن خود را در آئینه روحش که در طرف مقابل نهاده رویت نموده و بشناسد. پس اهل ایمان و معرفت کسی است که هرآنچه را که از خود در طرف مقابل می بیند خوب و بد نکند و بلکه جمعاً بپذیرد و در آن تأمل و تفکر نماید و از بدیهای خود توبه کند. و احمق کسی است که صفت خوب را از خود و بدش را به همسرش نسبت دهد: "از نفس خود شما برایتان همسری آفریدیم." قرآن- پس زن و شوهر بتدریج در یکدیگر آفریده می شوند و این خلق جدید است که یا الهی و یا شیطانی است. و این بستگی به درجه تقوا و ایمان و معرفت دارد.

۳۲- و آنانکه از شناخت و خلق جدید الهی خویش در رابطه با همسر ناتوان و مأیوس می شوند (بواسطه فسق و جهل خود) فرزندان را ابزار و طعمه این کار می سازند و اینان ظالمترین و شقی ترین والدین هستند و بزودی فرزندان خود را به بدترین دشمنان خود بدل می سازند.

۳۳- نژادپرستی بعنوان قلمرو کفر و شقاوت تاریخی بشر همین است که والدین فرزندان خود را کارگاه خلق جدید خود سازند و همه آرمانهای ناکام خود را از آنان مطالبه کنند. این عرصه اساس همه مظالم بشری است. کسی که همسرش را ظرف تخلیه شهوات خود می خواهد فرزندش را هم ظرف تخلیه همه حقارتهای خود می سازد و این دو ظلم عظیم است که هسته مرکزی همه ستمها در جهان است و همه عذابها و عداوتها و شقاوتها!

۳۴- درست است که اراده ذاتی ازدواج و زناشوئی و خانواده همان اراده به ظهور و خلق جدید الهی و رسیدن به حق حیات و هستی انسان است ولی عامه بشری به انگیزه ارضای نیاز جنسی و رهائی از تنهائی و تولید مثل ازدواج می کنند که اینها هدف ازدواج نیستند بلکه شرایط و امکانات ظهور ذات وجود یکایک اعضای خانواده است. پس عامه مردم وسیله را هدف قرار می دهند و لذا بسرعت با کل زندگی خانوادگی خود به بن بست رسیده و به روشهای مکارانه و نادرست راههای خروج از خانواده را جستجو می کنند که خود موجب مفاسد و مظالم جدیدی می شود مثل چند همسری، خیانت و طلاق عاطفی یا فیزیکی!

۳۵- بزرگترین سوء تفاهم و مالیخولیای حاکم بر خانواده ها اینست که تولید مثل را بجای خلق جدید روحانی و هستی سرمدی خود قرار می دهند و لذا فرزندان خود را عین جاودانگی خود می پندارند که این جنون اساس نژادپرستی بعنوان سرچشمه همه کفر و ستم و فساد در جوامع بشری است. این همان فرزند محوری و نژادپرستی بجای خداپرستی و نژادپرستی است که اساس این توهم و کفر همان مادر است زیرا خود را خالق فرزندان خود می پندارد پس توقع پرستیده شدن دارد که اگر به این انتظارش نرسد از کل خانواده انتقام می ستاند الا اینکه بخود آید و براستی از چنین نگرشی توبه نماید.

۳۶- با شروع زندگی زناشوئی هر یک از طرفین همسرش را مظهر خلق جدید و ظهور حق وجود خودش می پندارد و لذا خود را در طرف مقابل می پرستد. ولی این جریان عمری بس کوتاه دارد که همان عمر ماه عسل است یا حداکثر سال عسل! هرچند که عمر این عسل امروزه بسیار کوتاهتر هم شده و گاه به یک شب هم نمی رسد زیرا اکثراً تجربه رابطه جنسی قبل از ازدواج دارند و دوره عسل را پیشاپیش سپری کرده اند.

۳۷- پس از سپری شدن عمر عسل زندگی همه امیدها به فرزندان معطوف می گردد تا فرزند مظهر حق وجود و حیات جاوید زن و شوهر گردد و لذا نبردی هولناک بر سر تصاحب فرزند آغاز می شود که تا دم مرگ ادامه می یابد و این تلاش نهایتاً موجب فرار فرزند از قلمرو خانواده می شود که اگر نشود حاصل کار یک بچه غول و بچه ننه است زیرا در نبرد بین تصاحب فرزند بعنوان مظهر جاودانگی، این زن است که عموماً پیروز می شود.

۳۸- بچه باید تا ابد بچه بماند تا ظرف ظهور اراده مادرش باشد و مادرش را در همه حال ستایش و پرستش نماید و مادر بدینگونه احساس خدائی و جاودانگی نماید. پس یک بچه ننه موجودی میان تهی و پوک و بی هویت است که بمیزانی که مادرش را می پرستد و خدای خود قرار می دهد از جانب مادرش مورد الطاف قرار می گیرد و تأیید می شود و احساس وجود می کند که احساسی دمدمی و بی ریشه و قحطی زده است زیرا بلاوقفه بایستی مادرش را بپرستد تا مادرش هم دستی برسرش بکشد و این روندی فزاینده است.

۳۹- این بچه ننه اگر پسر باشد به لحاظ شخصیتی موجودی هیچ و پوچ و بی اراده و مفعول است و ابتلای به همجنس گرائی برای او امری نقد است. او اگر ازدواج کند زنش را مادرش می خواهد و از زن خود جز مادریت نمی طلبد. و این اساس پیدایش خانواده آخرالزمانی و تباه شده است. قرآن کریم نیز خطاب به همین بچه ننه هاست که آیه ظهار را بیان نموده است که: ای مردان، زنان خود را مادرتان قرار ندهید!

۴۰- ولی این بچه ننه اگر دختر باشد موجودی هیچ و پوچ و شقی و کینه توز و قلدر می شود و مستکبر! زیرا دختر ذاتاً کانون اراده به پرستیده شدن است پس مادرش قادر نیست که دختر خود را پرستنده خودش سازد. پس چنین دختری از هرچه مادر و مادریت نفرت پیدا می کند زیرا عمری با مادری زیسته که می خواسته او را بنده و پرستنده خود سازد. چنین دختر بچه ننه ای چون شوهر کند از شوهرش هم یک پرستنده کور و کر می خواهد. پس این دختر بچه ننه طبعاً یک پسر بچه ننه را همسر ایده آلش می یابد پسری که او را همچون مادرش می پرستد و نه همچون زنش! و این هسته مرکزی خانواده های آخرالزمانی است. مردی که عاشق مادر خویش است و زنی که با تمام وجود از مادر خود متنفر است و در عین حال می خواهد همچون مادرش پرستیده شود. و این اساس یک خانواده واژگونسالار است: زنی که از زن بودن و مادریت خود منزجر است و مردی که از مردانگی خود بیزار و فراری است. این پیدایش خانواده ضد خانواده است. و لذا فرزندان چنین خانواده واژگونی حقیقتاً بی پدر و مادرند و تحت ولایت شیطانی تربیت می شوند زیرا در رابطه بین پدر و مادرش جز انزجار و عداوت از خویشتن حاکم نیست پدری که ضد پدریت در خویش است و مادری که ضد مادریت و زنانیت در خویش است پس این دو انسان ضد فطرت خویشتن بنده شیطان می شوند زیرا شیطان دشمن فطرت انسان است.

۴۱- دختری که از مادرش هیچ رحمت و اُمّیتی ندیده در حقیقت مادریت در او عقیم است و بلکه ضد مادریت و رحمت است. و این اساس پیدایش فمینیزم است که زنانیت ضد رحمت و مادریت است. چنین دختر بچه ننه ای فقط یک پسر بچه ننه را شوهر ایده آل می یابد که فقط او را اطاعت و پرستش کند. پس این دختری مردوار می شود همانطور که پسر بچه ننه هم زن صفت می گردد این مردواری و زن صفتی مطلقاً به معنای پدید آمدن صفات مردانه و زنانه نیست بلکه تلاشی مذبوحانه و ناکام است که هرگز محقق نمی شود پس این دو انسانی دوزخی و عقیم هستند: مردی که می خواهد زن باشد و نمی تواند و زنی که میخواهد مرد باشد و نمی تواند. و لذا فرزند چنین پدر و مادری هم دوزخی اندر دوزخ است زیرا از همزیستی دو موجود بی وجود و ضد خود پدید آمده است و لذا این بچه خصم هر چه رحمت و هویت و معنا و عزت و اراده در خویش است. پس مطلوبترین لانه شیطان است که خصم انسان است. و این بیانی از یک خانواده آخرالزمانی است که برای ادامه حیات خود جز بندگی تکنولوژی هیچ راه و روشی دیگر پیدا نمی کند تکنولوژی بعنوان ولی و صاحب و ارباب و حافظ و رزاق خویش و کانون اراده و عقل خویش! این خانواده زمینه پیدایش دجالیت و دجال پرستی است.

۴۲- پس پیدایش خانواده آخرالزمانی دو مرحله دارد که مرحله اولش رجوع مرد بسوی تکنولوژی و جامعه تکنوسالار جهت پیدا کردن خلق جدید و حیات جاوید خویش است و رجوع زن خانه هم به فرزندش بعنوان مظهر خلق جدید و حیات جاوید خویش! از چنین خانه ای نسلی بچه ننه پدید می آید که ازدواج بچه ننه ها با یکدیگر مولّد فاز دوم خانواده آخرالزمانی است که قلمرو سیطره شیطان است در باطن و سیطره تکنولوژی بر همه اعضای خانواده در ظاهر! و این ظهور دجالیت است که باطنش شیطان و ظاهرش تکنولوژی است.

۴۳- مرد در تکنولوژی به جستجوی ظهور خود برمی آید تا به حق جاوید وجود خود برسد و زن هم در وجود فرزندش به همین جستجو برمی آید. این دو جستجو و اراده به ظهور در رابطه ای دیالکتیکی منجر به ظهور خانواده آخرالزمانی و دجال می شود که دو قلمرو از سیطره شیطان است. زن در رابطه با فرزندش موفق به کشف دجال می شود و مرد هم در تکنولوژی خر دجال را کشف می کند. و سپس آن دجّال بر خرش می نشیند و این ظهور دجال آخرالزمان است. کودکی که تبدیل به شیطان شده همان دجّال است همانطور که نخستین ظهور دجّال در صدر اسلام هم یک پسر بچه بود که به رسول خاتم معرفی شد. و اما خر دجّال که حاصل جستجوی مردان در تکنولوژی جهت حق وجود خویش است چه پدیده ایست؟ تکنولوژی انتقال سریع و شتابان! تکنولوژی ارتباطات از اتومبیل تا اینترنت و ماهواره و تلفن و موشک!

۴۴- و آیا این دجّال (غول بچه ننه) سوار بر خر تکنولوژی شتاب به کجا می رود و حامل چه چیزی است و چه مقصدی دارد؟ این دو عامل اراده به ظهور چون با هم متحد شوند منجر به ظهور شیطان می شوند! این همان ابلیس سلطان همه شیاطین است که بالاخره بدستان متحد مهدی و مسیح کشته می شود طبق روایات!

۴۵- در حقیقت هر انسان بچه ننه ای که پشت یک اتومبیل، هواپیما، کامپیوتر یا هر دستگاه و ماشینی نشسته است دجّالی است که سوار بر خر خویش است و به امر شیطان این خر را به سمت نابودگری هدایت می کند.

۴۶- دجالیت همان خودپرستی بشر است که بواسطه تکنولوژی در حالیکه قصد اثبات و پرستش خود را دارد خود را تباه و هلاک می سازد. خودپرستی که منجر به خودبراندازی می شود! و این وارونگی بواسطه تکنولوژی انجام می پذیرد زیرا تکنولوژی ابزار شیطان است و شیطان دارای وعده ای دروغین است و خصم انسان می باشد و وارونه کار است. تکنولوژی ظهور دیو در آخرالزمان است دیوی که به انسان سواری می دهد!

۴۷- دجال همان بچه ننه است که سوار بر اتومبیلی تخته گاز بسوی جاودانگی می تازد تا بقدرت شتاب بر زمان و دهر که مهد هلاکت است فائق آید و سرمدی شود و بدینگونه خود و والدینش را هم جاودانه سازد به توهمات ابلیسی خویش! و این سیر سقوط انسان کافر در درک اسفل است.

۴۸- این بچه ننه وقتی خر تکنولوژی را هم مسلح به فلسفه و معارف توحیدی و قرآن و مقدسات نماید محل ظهور خود ابلیس و دجال بزرگ می شود همانطور که نخستین دجال در عصر رسول اکرم(ص) هم حافظ قرآن بود.

۴۹- تکنولوژی چون قداست و الوهیت یابد محل ظهور دجّال می شود که ابلیس در صورت انسان است.

۵۰- پس درک می کنیم که هیچکس به اندازه انسان بچه ننه، مظلوم و له شدهٔ عصر حاکمیت شیطان تکنولوژی نیست پس بیش از هر کسی مستحق نجات و رحمت پروردگار است. و امام زمان برای نجات همین جماعت قیام می کند که نه پدری دارند و نه مادری! او پدر و مادر و دوست و ناجی این یتیمان است. یتیمانی که خود نابود شده و نابودگر شده اند.

۵۱- بچه ننه ها قربانی والدینی هستند که بجای جهاد و محبت و گذشت و تقوای الهی برای ظهور حق وجود خود دست به زور و زر و تزویر و زار زدند تا فرزندان خود را به پرستش خود بکشانند بی آنکه هیچ حقی از آنها بارز شده باشد و هیچ معنا و ارزش قابل قبولی از آنها به فعل آمده باشد. پدران به زر و زور و مادران هم به تزویر و زار فرزندان خود را بنده و مرید خود ساختند تا بدین طریق احساس وجود جاوید کنند و در ذلّت و حقارت و دریوزگی و هیچی و پوچی فرزندان خود، احساس بزرگی و معنا کنند.

۵۲- هیچکس ظرف ظهور حق وجود دیگری نمی شود همانطور که هیچکس خودش هم نمی تواند ظرف ظهور حق وجود خویشتن گردد. این خودپرستی و غیرپرستی دو روی سکه کفر و جهل بشر است. ظهور همواره از رابطه ای متقیانه و رحمانی برمی خیزد از بین (بینهنّ)! و این همان قلمرو هویت الهی انسان است. نه من نه تو فقط او! و تجسم این هوی الهی همان وجود امام و عارف امامیه است. و بدون چنین اوئی هیچ من- توی زناشوئی عاقبت بخیر نمی شوند و لاجرم ظهور تباهی و نفرت و نابودگری یکدیگر می گردند و برای جبران این خسران عظیم فرزندان را طعمه تباهی خود می سازند تا تباهی خود را در وجودشان به پرستش بکشانند به زر و زور و یا تزویر و زار!

۵۳- کسی که به نیّت تخلیه شهوت و فرار از تنهائی و تولید مثل خود برای ابدیت خود، ازدواج می کند پیشاپیش امکان خلق جدید و ظهور حق وجودش را از دست داده است. "سوگند به پدری که می زاید." قرآن- این است مردی که براستی پدر می شود یعنی "ولی" که از صفات پروردگار است. کسی که خود جاودانه اش را از خود زایمان کند که این زایش و آفرینش عرفانی خویشتن است. و مادری که به بهانه بارداری، گوهره مادریت و امّیت و رحمت را در خود کشف نماید و زایمان کند و "رحیم" گردد. وگرنه فراوانند زنانی که ده شکم زائیده و عاقبت دیوی بچه خوارند و از همه فرزندان خود در نفرت و عداوتی جاویدند! و اینست جهنم نابودی و جاودانه!

۵۴- پس مرد ازدواج می کند تا ولی شود و زن هم رحیم شود و این گوهره آفرینش جاودانه خویشتن است.

۵۵- مرد ازدواج می کند تا پدریت و ولایت را تجربه و کشف کند و زن هم امّیت و رحمت را. ولی نه فقط نسبت به خانواده خود! خانواده آزمون تعالی الهی روح زن و شوهر است. خانواده باید دانشگاه و آزمایشگاه خداشناسی باشد که چگونه خداوند کل بشریت و موجودات جهان لامتناهی را می آفریند و رزق می بخشد و حفاظت و هدایت می کند بی آنکه از آنها توقعی داشته باشد.

۵۶- تجربه آفرینش فرزندان از رابطه زناشوئی و روزی دادن به فرزندان و تعلیم و تربیت آنان جملگی قلمرو تمرین الهیت است و خداشناسی تجربی! و اینکه آیا زن و شوهر استحقاق خلقت جدید رحمانی را دارند تا همچون پروردگارشان خالق خود و جهان برتری باشند. یعنی ازدواج و زناشوئی و تولید مثل تجربه و تمرین الوهیت و امتحان ورود به دانشگاه خلقت جدید و حیات الهی است که آیا استحقاق مقام خلافت اللهی را دارند و یا بایستی به دشمنان خود یعنی شیاطین ملحق شوند.

۵۷- پس بیهوده نیست که ازدواج در دین محمد، به مثابه نیمی از دین است و نیز سنت محمدی محسوب می شود زیرا سنت محمدی بعنوان رسول خدا فقط سنت معراج و لقاء الله و خلق جدید و حصول به مقام خلافت اللهی است.

۵۸- پس در هیچ دینی ازدواج چنین مقام و قداست و رفعتی ندارد که در دین محمد(ص)! در واقع ازدواج کارگاه معراج و لقاء الله است و آیه ۲۲۳ از سوره بقره آشکارا تأیید کننده این ادعاست. حال اگر چنین عمل مقدسی به حقش ادا نگردد و مورد سوء استفاده قرار گیرد موجب ابتلای به شیطان و ورود به جهنم می شود. ازدواج نردبان تعالی و معراج است و نیز می تواند موجب سقوط در درک اسفل گردد. و لذا فرموده کسی که از ازدواج روی گرداند از دین محمد نیست. کسی که به عمد ازدواج نکند حتی اگر علامه دهر هم شود هنوز پا از قلمرو غرایز حیوانی بیرون ننهاده است و رشد و تکامل روح را درنیافته است و اصلاً با روح آشنا نشده است.

۵۹- همسر کاملترین آئینه خودشناسی است پس زناشوئی قلمرو ظهور و بروز نفس ناطقه است و لذا بزرگترین مجاهدین و صابران سیرالی الله اهل معرفت نفس هستند که زندگی زناشوئی را کارگاه دائمی این صبر و جهاد می دانند. صبر و تقوا و گذشت و توکل در زندگی زناشوئی عین صبر با خداست زیرا خداست که برای هر کسی همسری برمی گزیند. پس کسی که همسر خود را لایق خود نمی داند در حال کفر و انکار و جنگ با خود خداست. آیا براستی چند درصد مردمان همسر خود را لایق خود می دانند و بلکه عین خود؟ این بهترین میزان کفر و ایمان و خودشناسی دینی است. کسی که خود را برتر از همسرش می داند نسبت به خداوند استکبار ورزیده است.

۶۰- وظایفی را که شرع مقدس برای زناشوئی تعیین نموده است جهت درک و کشف و تجربه الوهیت و خالقیت و ربوبیت و رزاقیت پروردگار در خویشتن است تا خدا در خود شناخته شده و پرستش شود تا آستانه دیدار! تا او پرستش شود نه خود! نه اینکه زن بخاطر زایمانش خود را خدا سازد و همه را به پرستش خود وادارد و مرد هم بدلیل اینکه رزق الهی را به خانه می آورد خود را رزاق بخواند و سائرین را به پرستش خود بکشاند و سپس نبرد بین دو خدا در خانه! و اگر زن مدرن هم می زاید و هم روزی را به خانه می آورد قصد دارد که خدائیت خود را به تمام و کمال مصادره کند و مرد را از این رقابت بیرون راند. بچه ننه ها معلول چنین مادرانی هستند که خلفای شیطان می شوند و نخستین انتقامشان را از مادر می ستانند!

۶۱- زنی که بخاطر همخوابگی مردش را بنده خود می خواهد در واقع خود را خدا نمی کند بلکه روسپی می سازد. و مردی هم که بخاطر رزق آوری زن را بنده خود می خواهد خدا نمی شود بلکه اربابی منفور می گردد.

۶۲- اکثر پدران و مادرانی که در این دوران با وجود داشتن فرزندان سر از آسایشگاهها و خانه سالمندان درمی آورند خدایانی بودند که بواسطه فرزندان خود طرد و لعن شدند چون خود این فرزندان اینک تبدیل به خدایان گشته اند.

۶۳- در عصر مدرنیزم بقدرت تکنولوژی و دموکراسی نبرد خدایان در خانه ها منجر به انفجار و فروپاشی خانواده شده است. تکنولوژی ماشین القارعه است که بر چنین خانواده هائی فرود آمده و این ظلم عظیم را ختم می کند.

۶۴- آنچه که امروزه ازدواج را اینسان شاقه و ناممکن ساخته و سن ازدواج را بالا برده و مفاسد را به غایت رسانیده است و انسانها وقتی تن به ازدواج می دهند که دیگر روح زندگی را از دست داده اند بدلیل تکنولوژی پرستی در قلمرو خانه است. وقتی قرار است که خانه ای مدرن با آخرین تکنولوژی روز مهیا شود تا دو نفر توان همزیستی داشته باشند پس این تکنولوژی است که بر روابط این دو حکم می راند یعنی شیطان! و لذا این ازدواجها هنوز شروع نشده پایان یافته اند با آتش عداوت و شقاوت تکنولوژی (شیطان) حاکم بر روابطشان که ضامن سعادت آنها گشته است.

۶۵- وقتی قرار است که طلا (مهریه) ضامن بقای زناشوئی باشد چنین ازدواجی پیشاپیش بر آتش ربا بنا شده است زیرا طلا ذات رباست.

۶۶- دختر و پسری که جهت اثبات خدائی خود در زندگی مشترک کل جوانیشان را صرف کسب پول بیشتر، مدرک بالاتر، جهیزیه گرانقیمت تر و تکنولوژی برتر می کنند وقتی بهم می رسند دیگر نه دلی برای خود باقی گذاشته اند نه عصمت و عزّت و شرفی که بخواهند سرمایه معنوی زندگی سازند و لذا با مراسم عروسی که بایستی مابقی عمرشان بدهیش را بپردازند فقط بر جهنم وارد می شوند. و لذا ازدواج در این عصر بسرعت تبدیل به یک کابوس و دوزخ فرهنگی در سراسر جهان گشته و میرود که برای همیشه منقرض شود.

۶۷- امروزه هیچکس جرأت پرداختن به این سؤال بزرگ را ندارد که همه جوانان شعارش را می دهند که: اصلاً چرا باید ازدواج کرد! امروزه پیر و جوان در خفا معتقدند که ازدواج بزرگترین حماقت و جنون است. و این عین واقعیت است مگر اینکه برای ازدواج تعریف و مقصد و فلسفه دیگری داشته باشیم و راه و روش دیگری از ازدواج عرضه کنیم که اینهمه فساد و ظلم و جنون و جنایت و شیطنت و پلیدی را از این واقعه مقدس بزداید. و عجبا که جوامع اسلامی و شیعی از این لحاظ به فجایعی هولناکتر از جوامع غیر اسلامی دچارند. در هیچ جای دنیا شروط جنونی و شیطانی که برای ازدواج در جامعه ما پدید آمده وجود ندارد. این بمعنای سقوط از رحمت محمدی است زیرا حق ازدواج در دین محمد در جامعه ما مغفول مانده و تبدیل به کثیف ترین تجارتها گشته است که قابل توصیف نیست.

۶۸- بر سر سفره عقد هر مسلمانی این کلام رسول رحمت خوانده می شود که: ازدواج نیمی از دین است... ازدواج سنت من است و هرکه از آن روی برگرداند از من نیست و....!؟ حیرتا و اسفا از اینهمه غفلت و وقاحت و ریاکاری و بازی با رحمت خدا! و اینست که جوامع اسلامی دارای شقی ترین و فاسدترین ازدواجها و زناشوئیها در جهان گشته و شهره عالم شده اند. ازدواج در میان اعراب، افغانیها و نیز جامعه خود ما هر یک آئینه ای از این رسوائی در جهان است. تا کی می خواهیم چشم خود را بر اینهمه رسوائی و دروغ و ستم و معصیت در دین خدا ببندیم و تازه به مسلمانی خود ببالیم و همه را کافر بخوانیم! از تکفیریها سخن نمی گوئیم که این فاجعه را به غایت رسانیده اند.

۶۹- ازدواج که سرآغاز و اساس برپائی زندگیست تا این حد در تضاد با دین باشد معلوم است که جامعه ای که بر این اساس پدید می آید یک جامعه ضد اسلامی خواهد بود زیرا هر آدم عاقلی می داند که خانواده ها سلولهای تشکیل دهنده یک جامعه و تمدن هستند.

۷۰- در اسلام ازدواج نیمی از دین و از ارکان سنت محمدی است زیرا اسلام دین ظهور انسان کامل و مذهب وحدت وجود و ظهور جمال یگانگی انسان است و دین معرفت نفس. زیرا قرآن کریم همسر را ظهور نفس فرد معرفی کرده است پس ازدواج در اسلام بمعنای وصال با خویشتن است که این وصال سراسر عرفانی است و لذا برای نخستین بار خداوند در دینش وعده به دیدارش داده است از قلمرو رابطه زناشوئی. پس ازدواج در اسلام یک واقعه عرفانی و معراجی و وحدت وجودی است. پس واضح است به بازی گرفتن و لگدمال کردن چنین نعمت و حقیقتی چه مسئولیت و عذاب عظیمی بهمراه دارد. و از این منظر بهتر به راز اینهمه تباهی و عذاب در جوامع اسلامی پی می بریم که منحصربفرد مسلمین است زیرا کفران هر نعمتی به اندازه بزرگی آن نعمت است و نیز عواقب عذاب این کفران هم به همین اندازه بزرگ است زیرا اسلام دین اکمال نعمات است و چه نعمتی بزرگتر از اینکه حیات غریزی و زناشوئی بشر مهد معراج روحانیش گردد و محل ظهور حیات سرمدی و دیدار با پروردگارش. و اینست که آخرالزمان خانواده نیز از جهان اسلام برپاگشته است و جهان اسلام محور همه حوادث آخرالزمانی است. و امروزه اگر مسلمین به این حق عظیم و رسالت جهانی خود آگاه نشوند و مسئولیتش را نپذیرند عذابهایشان نیز به همین اندازه بزرگ و منحصربفرد خودشان است.

۷۱- همانطور که قبلاً نشان داده ایم در آخرالزمان تأویل و تعیّن کلمة الله از رابطه آدم و حوائی است زیرا رابطه آدم- حوا معظم ترین و مطلق ترین بین (بینهنّ) زمین و آسمان است و بلکه قلب رابطه زمین و آسمان است و بود و نبود و بین ال و لا.

۷۲- پس کسی که ازدواج می کند باید درک کند که یک "لا" است که بسوی "ال" می رود. یک هیچ است که به عرفات خود می آید. یک نبود است که به قلمرو بود خود وارد می شود. و این از هر دو جانب زن و مرد بطور متقابل است. پس تعامل عرفانی زن و شوهر منجر به ظهور کلمه ال لا ه می شود و لقاء الله!

۷۳- پس در آخرالزمان هر ازدواج، زناشوئی و خانواده ای ذاتاً یک بیت الله است زیرا کانون ظهور کلمة الله است و اینست که بدون نور ولایت امام زمان که خود سرچشمه این ظهور می باشد خانواده بجای بیت الله شدن بیت شیاطین می گردد. و اینست که طبق روایات شیعی زن و شوهری که فاقد امامی حیّ هستند بر یکدیگر حرامند. این حرامیت همان حضور خناسان و اجنه و شیاطین در رابطه است.

۷۴- امروزه هر ازدواجی بخصوص در جهان اسلام و خاصه در جهان تشیع که فاقد چنین انگیزه و معنا و مقصودی باشد محکوم به شکست و فلاکت و جهنم است: ظهور کلمة الله!

۷۵- ظهور کلمة الله ذات معنوی واقعه آخرالزمان است. و لذا همه پدیده های این دوران فقط از این منظر قابل درکی توحیدی و برحق است و لاغیر!

۷۶- این برحسب اتفاق و سلیقه شخصی نیست که کلید واژهٔ مجموعه آثار ما عبارتند از آدم- حوا، ظهور کلمة الله، آخرالزمان، قیامت، انسان کامل و امامت. و نیز تکنولوژی، دجّال، شیطان، واژگونسالاری و غول بچه ننه!

۷۷- غول بچه ننه نام نسلی در آخرالزمان است که بدون ولایت پدری رشد می یابد در نزد مادرانی که قصد دارند فرزندان خود را پرستنده خود سازند و خدائی کنند. که این ننه ها خود تبدیل به شیطانهائی انسی می شوند که گاه به هنگام ناکامی فرزندان خود را به قتل می رسانند. ولی این بچه ننه ها دارای ماهیتی نابودگرند اگر در قدرت باشند و در غیر اینصورت به روشهای گوناگونی بسوی خودکشی می روند. نسل غول بچه ننه بی شباهت به هویت ادیپ شهریار نیست که همسر ایده الش را مادر خود می داند و نهایتاً خودکشی را تنها راه نجات خود می یابد.

۷۸- آخرالزمان خانواده ای که نتواند حق الهی خود را دریابد و خود را برهاند همجنس گرائی است. قوم لوط در قرآن پیامی از این فاجعه است. و قبلاً نشان داده ایم که همجنس گرائی از عواقب خود- شیفتگی و خودپرستی جنسی است.

۷۹- زنانی که از ولایت الهی شوهران خود اکراه دارند نهایتاً سعی می کنند پسران خود را به تصرف آورده و جایگزین شوهران خود سازند و این زمینه پیدایش نسل بچه ننه است یعنی پسرانی که نقش شوهر مادر خود را ایفا می کنند. و این زمینه شیطانی شدن بشر آخرالزمان است. عین چنین فاجعه ای در رابطه بین پدران با دخترانشان رخ می دهد که البته به لحاظ کمّ و کیف به اندازه رابطه مادر و پسر نیست زیرا معمولاً پدران بیشتر در خارج از خانه بسر می برند و زن امکان کمترین ارتباط عاطفی بین شوهر و بچه هایش را نمی دهد. و این تراژدی طلاق عاطفی است که بمراتب ظالمانه تر و مهلکتر از طلاق فیزیکی می باشد. طلاق فیزیکی مجال تعمیق چنین فاجعه ای را کاهش می دهد. طلاق عاطفی که در جهان سوم و جهان اسلام غوغا می کند دوزخی ترین خانواده ها را ببار می آورد که عذاب ریای گریز از طلاق صادقانه است.

۸۰- زن و شوهری که براساس تقوای الهی و پذیرش ولایت زناشوئی و حقوق شرعی زندگی نکنند فرزندانی ببار می آورند که خار چشمان و آتش جانشان و رسوائی دنیایشان می شوند.

۸۱- گرایش شهوانی بین والدین و فرزندان نخستین جرقه های رسوخ شیطان در خانواده است که در این دوران در سراسر جهان غوغا می کند که معلول فقدان رابطه تقوائی- ولائی بین زن و شوهر است.

۸۲- رعایت تقوای الهی در رابطه زناشوئی که اساس هدایت زناشوئی بسوی پروردگار و لقای رب و خلق جدید عرفانی است بمعنای چیست؟ بمعنای مدّنظر داشتن خداوند و یاد و حضورش در همه مراحل و مسائل رابطه است. یعنی همه تعاملات کلامی و رفتاری و جنسی و معیشتی و عاطفی و تربیتی و اجتماعی بین زن و شوهر از برای خدا باشد هوئی باشد نه من- توئی! و این چگونه ممکن است؟ آیا انجام فرایض دینی کفایت می کند؟ چه بسا زن و شوهری متدین و متشرع که دعوای بین خدایشان زندگیشان را به آتش کشیده است که خدای کدامیک خداتر و برتر است. زیرا می دانیم که منیّت های مذهبی بمراتب عمیق تر و شدیدتر و حق بجانب ترند و مستکبرترا! زیرا شریعتی که در رابطه تبدیل به منیت شد قلمرو حکومت شیطان است. بسیاری از زنان در سنگر شریعت از پذیرش ولایت شوهرانشان ابا دارند و اصلاً شوهر خود را تکفیر می کنند. قبلاً نشان داده ایم که رابطه تقوائی بین زن و شوهر جز از طریق رابطه ولائی ممکن نیست یعنی هر دو در ولایت یک آموزگار روحانی و پیر عرفانی واحدی زندگی کنند و من و تو تحت فرمان یک او قرار گیرند اوئی که شعاعی از نور امامت است و حقانیت آن به اثبات رسیده باشد در احیاء و اصلاح رابطه زناشوئی! و جز این تقوائی ممکن نیست.

۸۳- در قرآن کریم در سوره بقره نیز خداوند زن و شوهری را که اهل تقوای الهی هستند بشارت داده که بزودی "او" را دیدار می کنند که "او" همان امامی حیّ و عارفی صدیق است که آئینه دیدار الهی می باشد زیرا خود یک وجه از وجوه خداوند است.

۸۴- اگر زن و شوهر آئینه نفس همدیگرند بی تردید نخستین طبقه نفس که نفس اماره است جز کبر و غرور و کفر و جهل و جنون و فسق و دروغ و سلطه گری و ستم را برنمی تابد و اینست که امروزه که عصر قیامت نفوس است همه جوانان از فردای ازدواجشان پشیمانند زیرا با چنان دیوی روبرو می شوند که تصورش را هم نمی کردند. بخصوص نفس بشر مدرن که معدن همه شهوات شیطانی و امیال مالیخولیائی و خناسان رنگارنگ است که در رابطه زناشوئی به عرصه ظهور و فعالیت می رسند. پس اگر علم عرفان نفس در میان نباشد جز فرار و فریب و دروغ و ظلم و فسق و خیانت چاره ای نمی ماند بخصوص امروزه که سن ازدواج مستمراً بالاتر می رود و به همین اندازه نفوس، قبل از ازدواج به همه انواع مفاسد و مظالم و جنون و خناسان و شیاطین محشور می شود و لذا دو نفر که ازدواج می کنند گوئی که دو گردان شیطان گردهم می آیند. فقط امروزه می توان به راز گهربار ازدواج در سرآغاز سن بلوغ پی برد که از ارکان شریعت محمدی است و عجبا که در جوامع اسلامی کمترین توجهی به این اصل نمی شود و بلکه این اصل را هم همچون سائر اصول دین به پای حقوق بشر شیطانی قربانی کرده اند.

۸۵- متأسفانه امروزه ازدواج آخرین کار هر جوانی است آنگاه که جوانی در انواع مفاسد و فسق و فجورها تباه گردید و دل و جان بواسطه انواع خناسان تسخیر شد. و این ازدواج بین خناسان و شیاطین است نه دو انسان!

۸۶- حال بهتر درک می کنیم این حدیث گهربار رسول خاتم(ص) را که فرمود خداوند همه گناهان آن والدینی را می بخشد که دخترشان را در آستانه بلوغ جنسی به خانه شوهر بفرستند. اگر همین یک کلام رسول رحمت در میان مسلمانان به فعل درآید دوزخ آخرالزمانی بر خانواده ها وارد نمی شود. ننگ بر آن علمای دینی که این نوع کلام رسول خدا را بر منابر به مردم ابلاغ نمی کنند تا مبادا متهم به تحجر شوند.

۸۷- امروزه حقوق بشر و حقوق مدنی اکثر کشورهای جهان، زنای با محارم را خلاف حقوق بشر نمی داند روابط نامشروع دختران قبل از سن قانونی را خلاف حقوق بشر نمی خواند ولی ازدواج دختران قبل از سن قانونی (۱۸سال) را جرم و جنایت و نقض حقوق انسانی معرفی می کند. وقتی حقوق اسلامی در جوامع اسلامی نادیده گرفته می شوند این

جوامع چاره ای جز پذیرش "حقوق بشر" ندارند که مدافع ازدواج همجنس گرایان است ولی ازدواج دختر قبل از ۱۸سال و بلکه قبل از تحصیلات دانشگاهی و قبل از تباه شدن عصمت و بکارت را جرم و جنایت می داند.

۸۸- چرا دختران عصر ما هیچ میلی به تحصیلات دانشگاهی پس از ازدواج ندارند الا اینکه همسرشان مطلوب از آب درنیاید یعنی تحت سلطه شان درنیاید و برتری آنها را نپذیرد. تحصیلات دانشگاهی در انگیزه عمومی دختران جز یک حربه شیطانی برای زندگی زناشوئی نیست حربه استکباری! و اینست که اکثر قریب به اتفاق دختران تحصیل کرده در زندگی زناشوئی ناکام و افسرده و وحشی می شوند چون به مقصود خود نمی رسند.

۸۹- زنی که می خواهد دستش در جیب خودش باشد منظورش اینست که رزق الهی را از نزد شوهر نخورد تا ولایتش را هم نپذیرد. اراده به اشتغال و تحصیل دانشگاهی برای زنان اراده ای کاملاً شیطانی است و واقعیت این ادعا را اثبات کرده است زیرا همه زناشوئی هائی که زن شاغل و تحصیل کرده دارد از هم پاشنده و جهنمی هستند.

۹۰- زنی که نتواند در خانه خدائی کند و شوهر را بنده خود سازد میل به ادامه تحصیل و اشتغال پیدا می کند و این واقعیت را همه زنان تصدیق می کنند اگر اهل صدق باشند.

۹۱- اشتغال و ادامه تحصیل یک زن شوهردار آشکارا جایگزین زندگی زناشوئی و آلترناتیو شوهر است و حربه ای بر علیه ولایت زناشوئی!

۹۲- از ویژگی مردان بچه ننه اینست که مشتاقند که همسرشان هم شاغل باشد و به آنان روزی بدهد درست مثل مادرشان! "زنان خود را مادر خود قرار مدهید..." قرآن-

۹۳- ولایت زناشوئی بر محبت زناشوئی استوار است. مردی که زنش را دوست می دارد (ولی نه بعنوان یک قطعه پورنو) و زنش هم محبت شوهر را قلباً می پذیرد ولایت زناشوئی استوار شده است و مابقی حقوق الهی بطور طبیعی بین آنها جریان می یابد.

۹۴- ولی مردی که به انگیزه پورنوئی همسر می گزیند نمی تواند وی را قلباً دوست بدارد و بر او ولایتی داشته باشد. این ازدواج پیشاپیش محکوم به واژگونی است یعنی ولایت پورنوئی زن بر مرد که همان ولایت شیطان است.

۹۵- نگرش پورنوگرافیکی (سکسی) به همسر همان راه ورود شیطان بر رابطه زناشوئی است و مدخل همه خناسان و اجنه و فاسقان! این نگرش ضد انسانی و همگانی است و به آسانی جایگزین می یابد. در چنین نگرشی در هر رابطه جنسی، هر خناس و شیطانی بر رابطه وارد شده و این رابطه را به آتش می کشد و زنائی می سازد. این همان زنای باطنی است که در قرآن کریم اخطار شده است.

۹۶- زنی که ولایت شوهرش را قلباً نمی پذیرد در تسخیر شیطان قرار می گیرد و در هر رابطه جنسی شیطانی را بر خود وارد می کند. و این عین زنای باطنی است.

۹۷- زنی که دارای اراده استکبار و سلطه بر شوهر است و شوهرش را پرستنده خود می خواهد نمی تواند ولایت شوهر را قلباً پذیرا شود و این اساس شیطنت و تسخیرشدگی زن شوهردار است.

۹۸- امروزه انگشت شمارند زنانی که دارای هویت جنّی و شیطانی نباشند که این مسئله از دوره قبل از ازدواج آغاز شده و در زناشوئی کامل می گردد. چنین جن زدگی و شیطنتی در مردان کمتر و خفیفتر است چرا که زن فطرتاً پذیرنده است که اگر ولایت شوهر را نپذیرد نمی تواند از تسخیر اجنه و شیاطین مصون بماند. آنچه که به قلب و روان زن

عصمت می بخشد و دربهای وجودش را حفاظت می کند ولایت و محبت پدر، همسر و یا یک مرد خداست در جریان اطاعت و نه عاطفه محض! اینست که حتی در شریعت اسلامی اگر زنی هیچکس را نداشته باشد باید از پسر خردسالش پیروی کند. و این بدان معناست که زن بخودی خود کمترین اراده ای از نزد خود ندارد که خود را مدیریت کند و لذا بسرعت تحت القائات اجنه و شیاطین و خناسان قرار می گیرد. و این واقعیت در جوامع مدرن و زندگی زنان به اصطلاح مستقل و فمینیست بوضوح آشکار است که بسرعت به سمت هرزگی و لاابالیگری و جنون و پریشانی می روند و دچار انواع امراض روحی می شوند که سرنوشت زنان مطلقه یکی از این نمونه ها می باشد.

۹۹- برای علاج و نجات زنان و خانواده های آخرالزمانی هیچ راه حلّی بجز اجرای شریعت اسلامی وجود ندارد. منتهی این احکام بایستی به لحاظ عقلانی و اجرائی تبیین و تفهیم شوند و اغنای ذهنی حاصل گردد در غیر اینصورت دیری نمی پاید که تحریف و ملغی می شود. و این کار عظیم در مجموعه آثار ما محقق گشته است.

۱۰۰- زن، زاینده و پرورنده تن و جان حیوانی بشر است ولی مرد زاینده و پرورنده اندیشه و روان و هویت روحانی بشر است: سوگند به پدری که می زاید. قرآن- که این زایش روحانی و عرفانی است و البته چنین پدری از اولیای الهی است که نژاد را از اسارت تاریخ و دهر نجات داده و حیات و هستی سرمدی و نوینی می بخشد در حالیکه زن فطرتاً حامی و پرستنده نژاد و وراثت است زیرا خودش مهد تولید نژاد می باشد. اینست که زن بدون ولایت مردی اهل ایمان جز پرستش و تقدیس ارزشها و عادات و عقاید نژادی انگیزه ای ندارد. زن زاینده نژاد خویش است. و لذا محور نژادپرستی، زن است که عین خودپرستی اوست.

۱۰۱- خداوند آشکارا زن را مهد آفرینش بنی آدم قرار داده است. نه اینکه این زن است که می آفریند بلکه بنی آدم در رحم زن و بدست و اراده الهی آفریده می شود پس زن مهد بدعت و رحمت مطلقه است و اگر این رحمت خدا را بر خود و در خودش دریابد و شاکر باشد آنگاه مادر و امّ حیات بشری می شود ولی اگر این رحمت را بر علیه فرزندان خود بکار گیرد تا آنان را بنده خود سازد آنگاه مهد اشد شقاوت می شود. همانطور که مؤاخذه و سختگیری خدا بر انبیاء و اولیای خود بسیار شدیدتر از سائر مردمان است و شرکهایشان را به سختی مجازات می کند و اگر لازم باشد آنها را از نبوت خلع می کند درباره مادران هم اینگونه است. آنکه مورد رحمت برتری قرار دارد مسئولیت بیشتری هم دارد و بایستی این رحمت را بر زیر دستانش روا دارد وگرنه رحمت خدا بر او تبدیل به قهر و غضب می شود. مادرانی که رحمت خدا را بر خود تبدیل به خودشیفتگی و خودپرستی و سلطه بر فرزندان می سازند مظاهر اشد شقاوت و نفرت می شوند. و اینان همان زنانی هستند که اکثر دوزخیان را تشکیل می دهند بقول رسول خاتم(ص)! و اکثر زنان و مادران این دوران اینگونه شده اند.

۱۰۲- خالق اصلی و پس پرده جهان خداست ولی آنچه که در صورت بیرونی و دهری جهان بنظر میرسد اینست که موجودات در سلسله مراتب علیت بواسطه یکدیگر پدید می آیند و علت و معلول و والد و مولود یکدیگر بنظر می رسند و این امتحان عظیم خدا بر بشر است که جز به علم و عرفان نفس درک نمی شود.

۱۰۳- خداوند اراده خود را بدست مخلوقاتش به فعل می آورد و بدینگونه هم این مخلوقات را می آفریند و هم سائرین را. همانطور که فرموده حتّی افعال آدمی هم مخلوق اوست و این حقیقت جز از منظر عرفان نفس درک نمی شود وگرنه مادران خود را خالق فرزندان خود می پندارند و پدران هم باعث این خلقت فرض می شوند و رزاق فرزندان. والدین مهد و مجرای آفرینش و رزق فرزندان هستند و نه عامل و باعث و بانی آن! والدین به تنهائی و نیز در اتحاد با هم نه می توانند به اراده خود فرزندی بیافرینند و نه مانع پیدایش فرزندی باشند. این امتحان عظیم برای والدین اساس سرنوشت دین و دنیای آنهاست که آیا در این آفرینش و رزاقیت فرزندان خود، خدا را در خود می یابند و یا خود را با خدا عوضی می گیرند و مشرک می شوند. و فقط از منظر معرفت نفس است که آدمی بوضوح می بیند که صاحب هیچ اراده و فعلی نیست و حتی مالک دم و بازدم خود نیست و براستی یک مخلوق محض است که در حال آفریده شدن است. و مهمترین

مرحله از آفریده شدن زن و مرد همان پدر و مادر شدن آنهاست در واقعه ازدواج! یعنی این والدین هستند که در جریان زایش و رزق دادن به فرزندان، زائیده شده و روزی داده می شوند در جریان خلقت جدید و برتری اگر بدانند و حقش را ادا کنند که متأسفانه اکثراً چنین نیست.

۱۰۴- پس ازدواج و زناشوئی و پدر و مادر شدن قلمرو خلق جدید و رحمانی والدین است در دین محمد. و اینست که در این دین، ازدواج نیمی از دین و اساس دین و سنت برترین دین خدا و رسول آن است زیرا واقعه خلق جدید انسان است. و اگر حق این رحمت مطلقه و خلق جدید ادا نشود زناشوئی و خانواده مهد برپائی جهنم و خلق جدید شیطانی می شود و هر خانواده ای یک بیت الشیطان می گردد و قلمرو پیدایش دجّال بچه ننه!

۱۰۵- بهرحال فرزندی که زاده می شود تجسمی از خلق جدید و برتر والدین است که خواه ناخواه برتر و دگر است یا رحمانی تر و الهی تر و ایمانی تر و یا شیطانی تر و شقی تر و کافرتر! بهر حال مثل والدین خود نمی شود پس مفهوم تولید مثل درباره انسان یک تهمت ناحق و خلاف واقع است زیرا هرگز فرزندان مثل و همسان والدین خود نمی شوند و این حقیقت برای والدین جاهل و کافر امری غیرقابل تحمل و شقاوت بار و انتقامجویانه است تا از فرزندان خود انتقام گیرند و آنان را خصم خود بدانند. که اشد این شقاوت و عداوت والدین هنگامی رخ می نماید که خودشان کافر باشند و فرزندشان مؤمن و عالم گردد. بهرحال والدینی که برتر بودن و دگر شدن فرزندان خود را تاب نمی آورند دچار کفر و شقاوت می گردند حتی اگر خود اهل ایمان باشند و بخواهند فرزندشان پیرو راه و روش دینی آنها باشد. بهرحال هم کفر و هم دین، هم علم و هم جهل در بستر خانواده ها در طول تاریخ مستمراً فراتر می رود و منجر به کفر و دین برتر و کاملتر می شود تا ظهور امام زمان و دجّال آخرالزمان!

۱۰۶- والدین با تماشای مسیر تحول شخصیت فرزندان خود بوضوح درک می کنند که فرزندانشان براستی مخلوق آنها نیستند زیرا به راه دگر و برتری می روند و والدین خود را هم خواه ناخواه به این راه می کشانند و با خود می برند و این همان آفرینش جدید والدین در فرزندان است از راه رحمان یا شیطان! فرزندان، خلق جدید و برتر والدین خود هستند. در این حقیقت تا توانی بمان و تأمل نما!

۱۰۷- والدین براستی مؤمن و عاقل با رشد و تعالی و خلق جدید فرزندان خود رشد می یابند و دگر می شوند حتی اگر فرزندشان کفر گزیند ولی آنها بواسطه کفر فرزند خود به ایمان حیّ و قیومی راه می یابند. ولی والدین کافر و جاهل در قبال ایمان فرزندان خود کافرتر و شقی تر می گردند و چه بسا مظهری از شیطان می شوند و دجّال!

۱۰۸- آدمی در دوره بلوغ بتدریج حضور روح را در خود درک و احساس می کند و این آمادگی برای تعامل روحانی با یک انسان بالغ و صاحب روح دیگر بنام همسر است. ولی انسان مدرن این روح را صرف تعاملات فاسقانه و تاجرانه و مادی و دنیاپرستانه و بولهوسی می کند و اکثراً آنرا از دست می دهد و آنگاه به فکر ازدواج می افتد و لذا ازدواجهای مدرن در آغاز پایان یافته اند چون روحی برای برقراری رابطه در میان ندارند و آنرا در جاهای دیگری از دست داده اند. و لذا فقط رابطه پایین تنه ای محض باقی می ماند که قلمرو رسوخ شیطان می شود و چنین رابطه ای مهد پرورش شیاطین است.

۱۰۹- اصلاً ازدواج واقعه تغییر نژاد و خروج از نژاد و سرآغاز خلق جدید و آفرینش نزادی است. پس پرواضح است که ازدواجهای درون نژادی از این منظر بسیار مسئله دارتر و ثقیل هستند و بسرعت بسوی طلاق عاطفی می روند. از این منظر عظمت ازدواج و زناشوئی علی(ع) و فاطمه(ع) و جهاد کبیری که صورت بخشیدند واضح تر می شود که بنای خلق جدید را نهادند که خلقی حاصل نژادزدائی از رابطه است همچنین ازدواج و زناشوئی حضرت ابراهیم(ع) و سارا که فامیل بودند که نخستین بانی این خلق نزادی بودند.

۱۱۰- قبلاً نشان داده ایم که چگونه دموکراسی و لیبرالیزم مخلوق فروپاشی خانواده در جوامع غربی هستند که بتدریج کل جهان را فراگرفته اند و از نتایج برابری جنسی زن و مرد محسوب می شوند و خروج زن از خانه! ولی با اندک تأملی می توان دریافت که اصلاً تکنولوژی مدرن و زندگی تکنولوژیستی هم معلول فروپاشی خانواده و نابودی رابطه ولائی بین زن و شوهر بوده است همانطور که بسیاری از بزرگترین بانیان و دانشمندان و مخترعین عصر تکنولوژی از مردان شکست خورده در زندگی زناشوئی و بچه ننه ها بوده اند همچون راسل، انیشتن و ادیسون!

۱۱۱- بهرحال رابطه متقابل بین پیدایش تکنولوژیزم و مدرنیزم از یکسو و برابری جنسی زن و مرد و فروپاشی خانواده امری قابل تأمل و دارای نشانه هائی آشکار و عللی پنهان است.

۱۱۲- بمیزانی که مرد نتوانست ولایت الهی خود را در رابطه با همسر و فرزندانش مستقر و خلاق سازد و حق وجودش را به عرصه ظهور برساند از خانواده مأیوس و بتدریج از آن خروج نمود و دست بکار خلق جدید دیگری شد که تبدیل طبیعت و ظهور صنعت و تکنولوژی بود و بدینگونه خود را در تکنولوژی به عرصه ظهور رسانید که البته ظهوری جمادی و اسفلی و دوزخی است. و بتدریج زن هم در خانه انگیزه و امید ظهورش را در خلق جدید روحانی خود از دست داده و بدنبال مردش از خانه خروج کرد و به تقلید از وی مردوار گردید و خادم و مزدور تکنولوژی شد. این خروج از خانه در بیرون بتدریج مولّد قوانین و آرمانهائی شد که لیبرالیزم و دموکراسی و مدرنیزم و برابری زن و مرد و فمینیزم است. و بدینگونه شکست خلق جدید روحانی در رابطه زناشوئی در خانه اساس پیدایش تکنولوژی مدرن و مدرنیزم و دموکراسی است.

۱۱۳- فلسفه کمونیزم سعی نمود این وضعیت تراژیک عصر صنعت را تبدیل به یک آرمانشهر سازد که بالاخره بشر در خارج از خانه و در خانواده اجتماعی خود به سعادت و آرمان ابدی خود برسد و لذا این آرمان و ایدئولوژی توانست بخش عمده ای از بشریت را بخود معطوف نماید و به فعالیت و انقلابات اجتماعی بکشاند. ولی حاصل این فلسفه چیزی جز انحلال بیش از پیش انسان در صنعت و عالم جمادی نبود و منجر به فجایعی هولناکتر شد. کمونیزم میخواست دوزخ تکنولوژی را برای انسان تبدیل به بهشت نماید و آنرا مهد خلق جدید روح انسان سازد. پس نیّت مارکس و انگلس و سائر انقلابیون کمونیست جهان بسیار انسانی و پاک و شریف بود ولی تلاشی مذبوحانه بود زیرا فاقد علم و عرفان روح انسان بود. مارکس ادعا می کرد که مقصود از کمونیزم اقتصادی اینست که بشریت به آسایش و عزت مادی برسد تا بتواند مجال شکوفائی و خلاقیت روح یابد. یعنی بهشت کمونیزم مقصود نهائی مارکسیزم نبود بلکه وسیله ای برای خلاقیت روحانی انسان محسوب می شد. ولی چنین اتفاقی رخ نداد زیرا جهان صنعت و تکنولوژی دوزخ روح انسان است و روح در دوزخ زنده و شکوفا نخواهد شد بلکه خواهد مرد! مارکس و اکثر رهبران مارکسیستی جهان از پاکترین و معنوی ترین انسانهای عصر خود بودند ولی علمشان نوری و روحانی نبود بلکه دوزخی بود. بر دوزخ نمی توان بهشت را بنا کرد. مارکسیزم ایدئولوژی تبدیل دوزخ صنعت و تکنولوژی به بهشت روح انسان بود ولی چنین تبدیلی محال بود هرچند که نیّت از چنین فلسفه و آرمانی ذاتاً شریف و قابل تقدیر است و بی تردید خداوند که نظر به نیّات آدمی دارد این انسانهای از خودگذشته و شریف را دوست می دارد و اجر عظیم می بخشد. بنده به حقیقت وجودی این انسانها در رویائی صادقانه بینا شدم و نظرم نسبت به آنان بکلی دگرگون شد کسانی چون مارکس، انگلس، لنین و مائو و چه گورا و کاسترو و امثالهم!

۱۱۴- امروزه حتی گروهی از متکفران اسلامی و شیعی بر این باورند که جامعه نجات و رستگاری امام زمانی هم یک جامعه سوپرتکنولوژیکی است که چنین باوری به نوعی تکرار خطای مارکسیزم است و خطائی بمراتب مهلکتر!

۱۱۵- البته منظور از این خروج از خانه یک واقعه مکانی نیست زیرا به هرحال هر کسی برای استراحت به زیر سقفی بازمی گردد که اسمش خانه است ولی لزوماً خانواده نیست و چه بسا امروزه مردان و زنانی که بندرت از خانه خارج می شوند و بلکه بواسطه تلفن و اینترنت روحشان تماماً در تسخیر خارج از خانه است و لذا هرکسی در اتاق انفرادی

خود محبوس است. بلکه این روح است که حیات خانوادگی را ترک نموده است و ظاهراً به قلمرو وسیعتر و شلوغتری به اسم جامعه وارد شده است که در آن همه تنهایانند و روابطشان بر تجارتی رذیلانه و معاملاتی شیطانی بسوی نفرت و عداوتی فزاینده هدایت می شود بر مدار قوانینی که نامش آزادی و دموکراسی است و امروزه بسیاری از علمای اجتماعی این واقعه را بس مبارک و رشد دهنده می نامند که افراد بشری از محدوده کوچک روابط خانوادگی بر جامعه ای بزرگتر وارد می شوند که بسوی جهانی شدن می رود. این همان توهم و مالیخولیای موسوم به جهانی شدن است که در این واقعه تنها چیزی که جهانی می شود شیطنت و دروغها و مظالم بشری است که به سمت فتنه ای جهانی و جنگهای جهانی در حرکت است. و این انفجار و رشد خانواده در جامعه نیست بلکه انهدام خانواده است.

۱۱۶- برخی می پندارند که منظور ما از جهاد اکبر و نژادزدائی بمعنای فرار از خانه است در حالیکه اتفاقاً آنچه که نهایتاً موجب فرار از خانه می شود همان نژادپرستی است زیرا نژادپرستی خانواده را به آتش می کشد و اعضایش را فراری می دهد بخصوص نژادپرستی مادران که بنیاد رحمت در خانه هستند که این رحمت را تبدیل به حربه سلطه و شوهرخواری و فرزندخواری می سازند و همه را فراری می دهند.

۱۱۷- انبیاء و اولیاء و عرفای الهی در عین حال که خانواده دوست ترین انسانها بوده اند جهانی ترین انسانها نیز بوده اند و انسان جهانی را پدید آورده اند.

۱۱۸- معمولاً کسی که از خانه خروج می کند در مرحله نخست در بیرون از خانه به جستجوی حربه ای است که آن را به خانه آورده و به واسطه اش بر خانواده خود حکومت کند که نتیجه نهائی این رجعت جبّارانه به خانه همانا فروپاشاندن خانواده است بواسطه قدرت، ثروت، تکنولوژی یا ایدئولوژی که در بیرون از خانه یافته و به خانه می آورد تا اقتدارش را بر خانه تحکیم کند. مثلاً زنی که موفق به تحکیم سلطه خود بر اعضای خانه نمی شود به بهانه اشتغال، تحصیل علم و هنر بیرون می رود تا با حربه ای به سلطه اش استحکام بخشد و اگر نشد چه بسا به انواع مُدها و تزئینات و آرایش و جراحی پلاستیک روی می آورد تا بدینگونه بمقصود شیطانی خود نائل آید. و این انواع روشهای خروج از خانه است برای زنی که در درون خانه به دلیل عدم پذیرش ولایت زناشوئی و ادای حقوق مادریت نتوانسته در درون خانه استقرار معنوی یابد و جایگاه وجودیش را بیابد و لذا به سمت فتنه و ریاکاری و شیطنت می رود.

۱۱۹- در قرآن کریم خداوند مکرراً زنان مؤمنه را مؤکداً توصیه فرموده که در خانه هایشان بمانند و از رحمت و حکمتی که دائماً در این خانه نازل می شود بهره گیرند تا هدایت شوند و در این باب احادیث کثیری نیز از پیامبر و معصومین نیز وجود دارد. ولی مسئله اینست که بخصوص در عصر حاکمیت شیطان آریل فقط در خانه ماندن زن به تنهائی کفایت نمی کند و چه بسا در زیر سقف خانه نیز زنان به انواع شیاطین مبتلا می شوند و یا دچار افسردگی می گردند. به همین دلیل خداوند در آیات ۳۲ تا ۳۴ از سوره احزاب خطاب به زنان رسول و سائر زنان مؤمنه فرموده که: "شما همچون زنان دیگر نیستید پس تقوا پیشه کنید و با طنّازی سخن نگوئید که دلهای بیمار به شما طمع نکنند. پس در خانه هایتان قرار گیرید و زیبائی های خود را همچون دوران جاهلیت به نامحرمان ظاهر نسازید پس نماز و زکات را احیاء کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمائید که خداوند اراده کرده که ناپاکی را از شما اهل بیت بزداید و پاکتان گرداند پاک کردنی بی انتها. پس یاد کنید آنچه خوانده می شود در خانه هایتان از نشانه های الهی و حکمتش. براستی که خداوند بر شما بسیار لطف دارد و آگاه است." که این آیه اساس راه و رسم خلق جدید عرفانی در زنهائی است که خداوند آنها را "اهل بیت" نامیده است که معنای عامّش اهل خانواده بودن است و معنای خاصّش رسیدن به خانواده الهی و خلقت نزادی است. یعنی با این راه و رسم زن از خودپرستی و نژادپرستی و عورت پرستی و شوهر و بچه خواری پاک شده و از اهل بیت الهی می گردد و خانه اش کارگاه آفرینش انسان رحمانی و قرآنی است. همین آیات مذکور به تنهائی نسخه نجات و خوشبختی و خلقت الهی زن است که محور این خلقت در خانواده است. همانطور که نشان دادیم که هستی سرمدی انسان بمعنای الحاق به ذات خداوند است که جز رحمتش نیست و ظهور این رحمت در

خانواده کسی جز زن نیست و نیز نشان دادیم که این رحمت جوهره حکمت و عرفان نفس است که اهلش را قرآنی و اهل بیان عرفانی می سازد و لایق خلق جدید رحمانی می کند.

۱۲۰- در آیات مذکور از سوره احزاب سخن از استقرار زن در خانه است و این همان کیمیای سعادت در زن مدرن است که بکلی از دست رفته است و این بیقراری زن در خانه علّت همه بدبختیهای اوست. ولی آیا جایگاه معنوی استقرار زن در خانه کجاست و چگونه حاصل می آید. بی تردید استقرار زن در خانه عین قرار زن در خودش می باشد زیرا زن چیزی جز خانه خویش نیست و اصلاً خانه از آن زن است که مرد در آن اساساً یک میهمان است مگر اینکه همسرش در این خانه قرار گرفته باشد. و قرار زن و شوهر در دل یکدیگر است و آن واقعه عظیمی است که اجر تقوا و ولایت زناشوئی می باشد. و زنی که نتواند همسرش را در خود مستقر نماید در خانه خود قراری ندارد زیرا که معمولاً این خانه را شوهر است که مهیا می سازد و مسئول اداره آن است و رزق الهی را به خانه می آورد ولی این زن است که این رزق را حلال یا حرام می کند، نوری یا ناری می سازد. بواسطه پذیرش قلبی ولایت شوهر و قوانینی که در آیات مذکور بیان گردید یعنی تقوا، عفت ظاهر و باطن بهمراه ذکر و تعلیم حکمت است که رزق در خانه حلال و نوری شده و موجب قرار و آرام و عزّت زن در خانه می شود.

۱۲۱- زنی که استقرار در خانه را در شأن خود نمی داند اصلاً همسرش را در شأن خود نمی داند و چنین زنی آشکارا کافر است و مشغول جنگ با خداست. پس عذابش خروج از خانه است و تن دادن به حمّالی و بیگاری و جلوه گری و هرزگی در بازار تحت هر عنوانی که باشد اشتغال یا تحصیل علم و هنر و امثالهم. زیرا زنی که براستی شوهرش را در شأن خودش نمی داند بایستی طلاق بگیرد و برود دنبال شوهری که لایقش باشد نه اینکه بماند و دسیسه و خیانت کند آنهم تحت عنوان ایثار بخاطر فرزندان که دروغی بزرگتر است. زیرا زنی که شوهرش را لایق خود نمی داند بی تردید به فرزندانش هم کمترین عاطفه ای ندارد و این یک قانون طبیعی است. این قاعده درباره مردان نیز صادق است.

۱۲۲- معنای آخرالزمان در قلمرو خانواده اینست که عمر نژادپرستی بشر به سر رسیده است و مهلت خداوند درباره این شرک عظیم به پایان آمده است: "آنانکه بجای خدا مادینگی را می پرستند و پیروی می کنند مشرکانند و پیروان شیطان." قرآن کریم- یعنی مردی که از زن فقط مادینگیش را می خواهد بزودی مرید شیطان می شود و این شیطان به امر الهی در این دوران دیگر مجال این شرک را به بشر نمی دهد و زن و شوهر را از قلمرو رحمت خدا یعنی خانواده بیرون می کند و در دوزخ صنعت و مدرنیزم به غل و زنجیر می کشد و فرزندانشان را خصم جانشان می کند و اینست آخرالزمان خانواده! یعنی به پایان رسیدن تاریخ نژادپرستی و حیات وراثتی و فرهنگ ژنتیکی بشر. هرچند که بشر کافر بواسطه علوم و فنون دوزخی سعی دارد تا از طریق کشف قوانین ژنتیکی بتواند همچنان آن تاریخ را تمدید کند که علم ژنتیک که یک مکر شیطانی است بدینوسیله کافران را به اشد عذاب مبتلا می سازد. همانطورکه امروزه تقریباً همه مسائل و امراض بشری ژنتیکی ارزیابی می شود و این در عین حال که یک حقیقت است که بیانگر عذاب عظیمی است که همچنان بر نژادپرستان حکم فرماست یعنی با اینکه دیگر هیچ تعهد و علایق خانوادگی و قومی وجود ندارد ولی عذابهایش همچنان حکم فرماست. بطور مثال این عذاب بزرگیست هنگامی که فردی که از خانواده و اقوام خود منزجر است می بیند که به امراض و صفات رذیلانه آنها همچنان دچار است. و اینست که ما شفای بسیاری از امراض جسمانی و روانی بشر را همان آئین ابراهیم حنیف می دانیم یعنی نژادزدائی از نفس خویشتن و نه فقط گریز از نژاد بخاطر نفرت و عذاب. و اینست که علی(ع) دین محمد و قرآن کریم را بزرگترین نسخه شفای خلق می داند زیرا همه مفاسد و امراض بشری حاصل ظلمات دهرزدگی و نژادپرستی است. و بدین لحاظ مجموعه آثار ما نیز سراسر نسخه های درمان و شفای امراض است که ما آن را عرفان درمانی خوانده ایم.

۱۲۳- امروزه در جامعه ما تقریباً اکثر قریب به اتفاق زنان و مردان، همسران خود را در شأن خود نمی دانند به لحاظ مادی یا معنوی. و این واضحترین نشانه حاکمیت کفر پنهان در خانواده هاست که منشأ همه مفاسد است که طبق آیات مورد بحث درک می کنیم که تنها راه قرار روانی در خانه علاوه بر تقوا و عفت و عبادت همانا ذکر و حکمت است یعنی

معرفت نفس. و فقط از راه خودشناسی عرفانی هرکسی به یقین درمی یابد که نه تنها همسرش هم شأن اوست بلکه تنها کسی است که می تواند با او همزیستی کند. که این حقیقت متأسفانه معمولاً پس از طلاق آشکار و اعتراف می شود. یعنی بدون عرفان نفس انسان امروز قادر نیست که دلش را بر حکم الهی یعنی ازدواج قرار بخشد و لایق اهل بیت شدن گردد که بنیاد خلق جدید رحمانی است.

۱۲۴- بنابراین باید گفت کسی که از ایمان حقیقی و معرفت باطنی بهره ای ندارد و انگیزه و اراده ای هم برای برپائی خلق جدید در زندگیش ندارد بهترین ازدواج همان ازدواج در حمایت خانواده و نژاد خویش است که اگر همسر هم از میان نژاد باشد به مراتب مطلوب تر است. زیرا انسانی که هنوز بولهوس و کافر و نژادپرست است همین زندگی کافرانه اش هم در بطن نژاد دوام بیشتری دارد و تجربه هم همین حقیقت را نشان می دهد که ازدواج آزاد و بی واسطه نژاد عموماً بی بنیاد است و عمری ندارد. هرچند که امروزه بدلیل هزینه ها و مسئولیتهای کمرشکن ازدواج و زندگی زناشوئی بندرت خانواده ها حاضرند که جوانان خود را در ازدواج حمایت نمایند و بلکه بطور غیرمستقیم مشتاقند که فرزندانشان بی واسطه آنان همسر گزینند. و بدینگونه است که عصر ازدواج سنتی و با حمایت خانواده جبراً در حال به سرآمدن است و اینگونه است که افراد بی ایمان و عورت پرست از خانواده ها بسوی جامعه آزاد پرتاب می شوند که قلمرو انهدام نژادپرستی و عورت پرستی است تا از قلمرو فرهنگ بی بنیاد دموکراتیک و برابری جنسی زن و مرد، همسر گزینند و یک شبه در دوزخ نژادسوزی نژادپرستان سقوط کنند که اگر بکلی هلاک نشوند امکان توبه ای نصوح می یابند تا بار دگر ازدواجی بر حق الهی انسان داشته باشند و لایق خلق جدید شوند.

۱۲۵- امروزه همه انگیزه های غریزی و تجاری و جنسی ازدواج در حال از میان رفتن است و لذا سن ازدواج مستمراً بالاتر می رود. مثلاً زنی که تا دیروز بخاطر استقلال از خانواده و معیشت خود، شوهر می کرد دیگری نیازی به این کار ندارد زیرا خود امکان کارکردن و کسب درآمد دارد. و مردی هم که فقط برای ارضای جنسی خود ازدواج می کرد دیگر نیازی به ازدواج ندارد زیرا این رضایت را بدون ازدواج هم برآورده می کند از طریق همان دخترانی که در بازار اشتغال بکار مشغولند. و در حقیقت این خود ازدواجی از نوع دیگر است در خارج از خانه و خانواده بی هیچ عهد و وفائی در هر کوچه و خیابانی و در هر ساختمانی. و این به لحاظی مطلوب نفس کافر و جاهل بشر مدرن است یعنی آنچه را که خواسته اجابت شده است. این همان ازدواج بی خانه و در خیابان است. اینک از این منظر بهتر می توان مفهوم انسان "اهل بیت" را درک نمود در مقابل انسان بی خانمان که زندگی زناشوئی اش را هر شب در جائی برگزار می کند. و این روند گریز از رحمت خدا و سقوط در شقاوت و انجماد است.

۱۲۶- پس بوضوح شاهدیم که دیگر ازدواجی متعهدانه در زیر سقف یک خانه ممکن نمی شود الا بر ایمانی روشن و معرفتی پایدار و برای رضای خدا و احیای حق او در خویشتن که همان برپائی خلق جدید الهی است از زندگی زناشوئی! و مابقی در درک اسفل تکنولوژی و دموکراسی و برابری و فمینیزم و همجنس گرائی ساقط می شوند و این عرصه نابودی حیات و هستی تاریخی و نژادپرستانه است.

۱۲۷- پس بزودی دیگر نه بیتی خواهد بود و نه اهل بیتی (اهل خانه) الا از برای کسانی که زندگی زناشوئی خود را براساس ایمان و تقوا و عفاف و ذکر و حکمت و اطاعت از خدا و رسول بنا کرده و به حلقه اهل بیت عصمت و طهارت الهی متصل شده و امامی گشته باشند.

۱۲۸- امروزه از ازدواج سنتی و بر محور خانواده و نژاد فقط نمایشاتی مالیخولیائی و شیطانی باقی مانده که هزینه اش بقدری کمرشکن است که جز تبهکاران و دزدان بزرگ از پس این نمایش برنمی آیند نمایشی که شب آخرش همان واقعه عروسی است و از فردایش دوزخ عداوت و انتقام شعله می کشد و همه چیز را فنا می کند.

۱۲۹- زین پس فقط دو نوع انسان داریم انسان اهل بیت و انسان اهل بازار! و بر همین اساس دو نوع ازدواج، زندگی، دین، علم و عرفان داریم اهل بیتی و اهل بازاری! و انسان نزادی می تواند اهلیت بیت را پیدا کند و اهل الله گردد و مابقی هم همه اهل دوزخ تکنولوژی هستند و اهل شیطان.

۱۳۰- امروزه هر جوانی که ازدواج می کند سوگند یاد می کند که تکرار و ادامه خانواده و نژاد خویش نباشد ولی شاهدیم که پس از چندسالی نادمانه و دست از پا درازتر به سمت نژادش بازمی گردد تا وی را خوشبخت سازد که اینک نوبت انتقام نژاد است. این بدان معناست که آحاد بشری در سراسر جهان از فرهنگ و مذهب و راه و رسم نژاد خود با تمام وجود منزجر است و هیچ چیز روشن و زیبائی در آن نمی یابد و این عین واقعیت است ولی کافی نیست بلکه برای رهائی از ظلمت نژاد و نژادپرستی که امروزه تبدیل به جهنم عداوت و نفرت شده است بایستی همّتی الهی نمود و با علم و معرفتی دگر و با جهادی اکبر دست به کار آفرینشی برتر شد.

۱۳۱- تا چند نسل پیش افرادی که از ظلم نژاد خود خروج کرده و دست به ازدواج خارج از نژاد می زدند و در دوزخ عشقهای بازاری به بن بست می رسیدند دوباره روی بسوی نژاد خود می نمودند تا دوباره اهل بیت نژاد خود گردند ولی امروزه دیگر هیچ بیتی باقی نمانده که بتوان به آن بازگشت و این بمعنای انقراض عصر نژادپرستی سنتی و سنت نژادپرستی است.

۱۳۲- امروزه بخصوص در جوامع اسلامی که آخرین روزهای نژادپرستی سنتی خود را سپری می کنند وضعیتی برزخی و بغایت منافقانه ای پدید آمده و آن تذبذب و التقاطی از ارزشهای سنتی و مدرن است. یعنی ازدواج و زناشوئی تکنولوژیستی و فمینیستی با رنگ و لعاب سنت و مراسم مذهبی. که این نوع زندگی ها دارای عذابها و مفاسد پنهان خاصی هستند که بسرعت بسوی شقاق و فروپاشی می روند در سردرگمی و پریشانی کامل.

۱۳۳- و اما امروزه بزرگترین فاجعه ای که در جوامع اسلامی و سنتی در حال رخ نمودن است پیدایش نسلی از غول بچه ننه هائیست که حاصل تعلیم و تربیت مدرن تکنولوژیستی با حمایت نژادپرستانه خانواده هاست یعنی کودکانی که با حمایت بی دریغ خانواده ها و بخصوص مادران تا حدود سی سالگی غرق در تعلیم و تربیت تکنولوژیستی و بولهوسی های مالیخولیائی این عرصه بی هیچ تعهد و مسئولیتی مادی یا معنوی به بار می آیند و اینک می خواهند تشکیل زندگی دهند و این سرآغاز یک جهنم بی پایان است که کل خانواده ها را در خود فرو می برد. این پدیده در جامعه ما نیز محور همه بحرانها و بن بست هاست. زیرا این غول بچه ننه ها که جملگی خود را علامه دهر و نخبه و نابغه می پندارند نه کمترین اراده ای انسانی در خود دارند و نه کمترین میلی به مسئولیت پذیری. تنها احساسی که در این نسل غوغا می کند میل به رهبری بر عالم و آدمیان است. این غول بچه ننه ها بسرعت در آستانه تشکیل زندگی به سمت همه انواع تباهی ها سقوط می کنند از ابتلای به انواع مخدرات و روانگردانها تا ابتلای به انواع مکاتب و مذاهب عرفانی- شیطانی و تا گرایش به گروههای تروریستی و جریانات شیطان پرستی و از سوئی دیگر گرایش به خودکشی و نابودگری و همجنس گرائی و...! این جماعت اکثراً حتی تاب تحمل یک روز زندگی مشترک زناشوئی را ندارند زیرا هر یک از طرفین مستکبری تمام عیار و شیطانزده اند. امروزه این نسل را در جای جای هر خیابان و محلّه ای می توان تماشا کرد. اینان مستعدترین طعمه های اجنه و شیاطین هستند. این نسل مخوفترین حاصل تلفیق سنت و مدرنیته در خانواده های ما می باشند که نه سنتی هستند و نه مدرن بلکه دیوانگانی جهانخوارند و طلبکار از عالم و آدمیان و دشمن جان والدین خود. نسلی که ماهیت خود را در فیلمهای نابودگر هالیوودی می یابد. این نسل غول بچه ننه های اینترنتی بزرگترین مصیبت جوامع اسلامی در این عصر می باشند و فاجعه آنگاه به تمام و کمال می رسد که این نسل به قدرت کلان اجتماعی برسد.

۱۳۴- جوانان این عصر از تماشای جهنم زناشوئی والدین خود تا ابد از ازدواج توبه می کنند و فقط مسئله ارضای جنسی باقی می ماند که آنهم در اینترنت و بازار آزاد بی هیچ هزینه و زحمتی مهیاست. و این قلمرو سیطره شیطان آریل

و پورنوگرافی است و آنچه که از این قلمرو تولید می شود شیاطین انسی است. و چنین نسلی مجرای رسوخ شیطان در جوامع بشری می باشد.

۱۳۵- حشر و همزیستی و شدیدترین روابط اجتماعی ما با همین جوانهای غول بچه ننه عصر جدید بوده است که این اواخر به رازش آگاهتر می شوم زیرا که امر نجات آخرالزمانی بشر اساساً معطوف به همین نسل واژگون و شیطانزده است که محور همه فجایع و مفاسد و نابودگری عصر مدرن است و در عین حال که این نسل آخرین خروجی انهدام خانواده می باشد و لذا عصاره این انهدام است. این نسل در جوامع سنتی و مذهبی تر دارای ویژگی و پیچیدگی و تضادهای لاینحل تر است و همچون مالیخولیائی غیر قابل ادراک و احاطه است.

۱۳۶- نسلی له شده بواسطه پدران و بلعیده شده بواسطه مادرانی که از جانب شوهران خود پرستیده نشده اند. نسلی که نه ولایت و نظارت و محبت پدر را درک کرده و نه رحمت و امّیت مادر را! نسلی که نه از هوی الهی پدر بوئی یافته و نه از هی الهی مادر! نسلی که نور و قوه ظهور وجود را فاقد است. این همان نسل بی خدا و بی خود است: بی ذات!

۱۳۷- فرزند بعنوان خلق جدیدی که از برپائی حیات نوینی در رابطه بین پدر و مادرش، پدید می آید چون رابطه ای قلبی و روحانی بین پدر و مادرش نیابد جائی برای آفرینش خود ندارد و در این میان بی وجود و عقیم و پوچ به بار می آید. موجودی که از یک میدان جنگ بیرون آمده است از قلمروئی سراسر تحقیر و تهمت و بدگمانی و عداوت و خیانت و انکار و دروغ و نابودگری موجودی سربرآورده از میدان اعدام! این قلمرو خلق جدید دوزخی و آفرینش شیطانی در بشر است.

۱۳۸- خانواده آخرالزمانی همانطور که نشان دادیم آنگاه هم که شکل می گیرد مرکزیتی جز عورت سالاری زن ندارد که در این قلمرو زن بر محور عورتش خدائی می کند و مرد هم بندگی. که این رابطه به سرعت به سمت انواع بدگمانی ها و تهمت ها و عداوتها می رود زیرا به تصرف شیطان درمی آید. پس در چنین عورت سالاری شیطانی (و نه حیوانی) طبعاً دختر خانه هم همچون مادرش جز سلطه سکس نمی آموزد که قبل از خروجش از خانه این سلطه را بر برادرش تحمیل می کند و برادرش هم از آنجا که هیچ هویت مردانه ای را از پدرش نمی یابد جبراً تحت ولایت عورت سالار مادرش قرار می گیرد و تبدیل به یک مرد نامرد می شود که جز عواطف سکسی در خود نمی یابد که بواسطه همین عواطف با مادر و خواهرش تعامل دارد. پس واضح است که در این برزخ هویتی تا چه حدّی مستعد همجنس گرائی است زیرا هویتش مفعول می باشد آنهم مفعولیتی زنانه. پس چنین دختر و پسری دو دیوانه جنسی گشته و پا به حیات اجتماعی می نهند که هر دو طبعی زنانه و عورت پرستانه و بلعنده دارند و موجودیتی قحطی زده و حریص و بخیل و در عین حال تسلیم و بی اراده اند و جز در قبال عورت زنانه واکنشی نشان نمی دهند. و این اساس پیدایش تمدن آخرالزمانیست که تمدّنی مستکبر و در عین حال بی اراده و سکس سالار است که همه این صفات به خدمت دجّالیت تکنولوژیکی بسیج می گردد.

۱۳۹- دختر و پسری که از والدین خود جز بندگی جنسی و تجارت رذیلانه سکس نیاموخته اند آنهم تجارتی بغایت منافقانه و مکارانه و براستی شیطانی، طبعاً تجارت بی ریای سکس در بازار آزاد را بسیار شرافتمندانه تر می یابند که لااقل در لباس عشق و ایثار و ادعاهای معنوی پنهان نشده است. و بدینگونه تجارت سکس در بازار و رسانه های گوناگون رشد و توسعه ای روزافزون می یابد و همین امر متقابلاً انهدام خانواده را تسریع می سازد. زیرا تجارت آزاد سکس در بازار بسیار کم هزینه تر و با عزّت تر است با کمترین مسئولیتی. و بدینگونه بناگاه شاهد پیدایش انواع امراض مهلک جنسی همچون ایدز در تمدن مدرن هستیم که همین تجارت آزاد جنسی را نیز دچار بحران و بن بست می سازد و این سرآغاز انهدام نسل بشر است که نه جائی در خانه دارد و نه بازار. و بدینگونه درک می کنیم که چگونه برابری جنسی موجب انهدام جنسی می شود.

۱۴۰- این بندگی و سلطه جنسی ارتباطی مستقیم با تکنولوژی دارد. از یک سو علوم و فنون تکنولوژیکی از طریق تهی سازی مغز و معرفت بشری موجب نابودگری بالاتنه اش می شود و از آدمی جز پایین تنه باقی نمی گذارد و از طرفی دیگر تولید و مصرف تکنولوژیکی این تجارت جنسی را میسّر و ممکن می سازد و از طریق تغذیه آتشین بشر، شهواتش را مستمراً افسارگسیخته تر و سیری ناپذیر می کند. و همچنین بواسطه همین تکنولوژی فلسفه برابری جنسی پدید آمده و زن را بسوی استقلال جنسی وسوسه می کند که توهمی شیطانی است. بنابراین بستر تاریخی انهدام خانواده و انقراض نسل بشر همانا تکنولوژی می باشد. از طرفی دیگر همین تکنولوژی معلول ستم زناشوئی در طول تاریخ بوده است زیرا زن و شوهر بواسطه نیاز متقابلی که به یکدیگر داشته سعی بر سلطه بر یکدیگر داشته اند و لذا خداوند این هردو را به بند شیطان تکنولوژی کشیده است. و بیهوده نیست که در سراسر جهان همواره تبلیغات بازرگانی و صنعتی در ارتباطی تنگاتنگ با سکس قرار گرفته است.

۱۴۱- و اما در جوامع اسلامی فاجعه ای بزرگتر از این رخ نداده است که عده ای به اسم عالم و دانشمندان دینی با اتکاء به برخی آیات و روایات که عقل در رأس دین قرار دارد و فقط عقلاء متدین هستند و عبادتی برتر از تعقل نیست مرتکب استنتاجی ضد عقلی و ضد دینی گشتند بدین معنا که علوم و عقول مادی و فنی و پراگماتیستی را همان عقل دینی و قرآنی دانستند و بدین طریق خانواده ها را هم از عقل تهی ساختند و هم از دین. و برای اذهان عمومی جز حساب و فرمولهای اقتصادی باقی نگذاشتند. اینان بزرگترین خیانت را به بقای خانواده در جهان اسلام مرتکب شدند و در دنیاپرستی و مادیگری از غرب هم سبقت گرفتند و نام این نهضت واژگونسالاری را برپائی تمدن اسلامی گذاشتند. و اینک که جامعه و خانواده را به فساد و انهدام کشانیده اند در جستجوی دشمن فرضی حتی عقل سیاسی را هم از دست داده اند و در حالیکه باطناً از غرب هم مادی تر و فنی تر و کافرترند در ظاهر به آن فحش می دهند. این شقاق و نفاق و مالیخولیا حتی بمراتب بسیار سریعتر از غرب، جوامع اسلامی را به لحاظ خانواده نابود می سازد. زیرا عمر حیات کافرانه بیشتر از حیات منافقانه است. و این نتیجه دنیاپرستی و کفری است که لباس دین و اسلام بر تن نموده است که نهضت تکفیریها یکی از عواقب این نفاق می باشد.

۱۴۲- شرک که اساس نفاق است طبق قول الهی همان ظلم عظیم می باشد پس نفاق بزرگترین ستمها را پدید می آورد و همین ستم است که خانواده یا جامعه ای را منهدم می سازد در حالیکه کفر قانونمند عمری بسیار طولانی دارد. این همان تفاوت خانواده غربی و اسلامی است. زیرا آنچه که هیچ قاعده و نظم و قانونی را نمی پذیرد شرک و نفاق است و این بزرگترین آفت و ستم حاکم در جوامع اسلامی است بخصوص آن شرک و نفاق و ظلمی که لباس عشق و ایثار به تن دارد که ستمی مفتخرانه است. این ستم بزرگترین خصم جوامع سنتی و اسلامی می باشد.

۱۴۳- آنچه که آدمی را در خلاء بین کفر و دین ساقط می کند تشریک و برابرسازی ارزشهای کافرانه و مؤمنانه است. این بدان معناست که تشریک و التقاط و اختلاط بین کفر و ایمان در بلندمدت محال است و منجر به شقاق و نفاق بین ذهن و دل آدمی می شود و فرد را در این خلاء ساقط می سازد یعنی هم از دین و هم از دنیا محروم می کند. هم از محبت و هم از وظیفه بیگانه می کند و خانواده را تبدیل به عرصه ای از حیات جمعی می کند که در آن نه قاعده و نظم و قانون و وظیفه ای حکم میراند و نه محبت و تقوا و گذشت و ایثاری. نمایشی از ایثار که تقوا و وظیفه را لگدمال می کند و مدعی و طلبکار همه است و بخود اجازه میدهد که در حقوق انسانی همه اعضای خود دخالت و تصرف کند و کسی هم شهامت دفاع از حق خود را نداشته باشد. این همان عشقی است که لباسی بر بولهوسی و نژادپرستی است و بخود اجازه هر ستمی را می دهد که در کانون اصلی چنین عشق و ستمی معمولاً والدین قرار دارند که اکثراً فرمان پس پرده چنین ستمی از جانب مادر است در تجارت رذیلانه جنسی که با پدر دارد و او را هم بنده خود ساخته و از او حق حساب و حق سکوت می گیرد. و فرزندان که معمولاً از ماهیت و معنای این عملکرد و رابطه و عاطفه مالیخولیائی و شیطانی پس پرده والدین بی خبرند در سرگشتگی و دریائی از سوء تفاهم بسوی بی هویتی و بازیچگی و لودگی می روند و این داستان پیدایش نسل غول بچه ننه هاست. که این غول بچه ننه های تولیدی از خانواده های التقاطی- نفاقی بمراتب

دیوانه تر و مخربتر از نسل غول بچه ای است که در جوامع کافر پدید می آیند و خانواده هائی که آشکارا دین و ایثارگریهای شیطانی را پشت سر نهاده و کفر بی ریا را ترجیح داده اند.

۱۴۴- نمونه ای از شرک و نفاق و ستم حاکم در خانواده سنتی- مدرن: مادری که در شأن خود نمی داند که از شوهرش از بابت خانه داری حقوق ماهیانه ای مطالبه کند و در عوض کل مدیریت اقتصادی را به نفع بولهوسی های خود در اختیار می گیرد و گاه بطرزی محترمانه از درآمد خانواده دخل و تصرف می کند که عملی حرام و مصداق دزدی است. و یا پدری که بهر دلیلی حاضر نیست به همسرش از بابت خانه داری حقوقی بپردازد که از آن خود زن باشد و این ستم را لباس عشق می پوشاند که: ما خانواده ای عاشق هستیم و اصلاً این حرفها در شأن ما نیست! در حالیکه این یک حقوق شرعی است که عمل نکردن به آن سرمنشأ بخش عظیمی از مفاسد، کینه ها، منّت ها و عقده هاست و بالاخره زن را به اشتغال در بیرون از خانه می کشاند که عرصه صدها فساد و فتنه است. پرداخت و دریافت این حقوق ماهیانه زن خانه دار بنیاد بسیاری از شیاطین در لباس عشق و ایثار را برمی کند. در اینجا یک وظیفه شرعی کتمان می شود و شیطان ایثارگری به میدان می آید تا هر کاری که می خواهد به نام عشق مرتکب شود.

۱۴۵- معضله مهریه نمونه دیگری از شرک و نفاق و دروغی است که در خانواده های سنتی عصر جدید تبدیل به یک فاجعه ملی شده است. مهریه نجومی که در آغاز سند عشق و ایثار مرد به زن است و در پایان سند جنون و جنایت می شود. در آغاز سند استحکام خانواده است و در پایان سند انهدام!

۱۴۶- منظور ایثارگریهای شیطانی که میخواهد دعوی عشق کند که بدینوسیله از زیربار هر تعهد و مسئولیتی شانه خالی کند و به هیچ عقلانیت و قانون و عهدی پای بند نباشد و حتی دین را در شأن خود نداند.

۱۴۷- کلاً دعوی عشق و ایثار در رابطه زناشوئی بزرگترین حیله شیطان جهت زیرپا نهادن هر وظیفه اخلاقی و شرعی و حقوقی است از جمله عدم تمکین جنسی زنان یا عدم پرداخت حقوق ماهیانه به زن و یا دعوی مهریه ای نجومی جهت توجیه زورگوئی به زن، و یا تن ندادن به حجاب و عفاف در روابط اجتماعی و یا عدم تعهد مرد در قبال امرار حداقل معیشت خانواده وو... .

۱۴۸- دعوی عشق مرد به زن دامی است که بتواند در قبالش از هر تعهد و وظیفه ای شانه خالی کند و حتی هیچ عقلانیتی را پاسخگو نباشد که اکثر زنان به چنین دامی گرفتار آمده و این ادعا را باور می کنند و لذا از همه مطالبات بر حق خود صرف نظر می کنند تا بواسطه مرد پرستیده شوند. در اینجا زن برجای خدا می نشیند خدائی که حق توقع هیچ وظیفه ای از شوهرش ندارد زیرا خدا بی نیاز است!؟ و این بزرگترین کلاهی است که زن و شوهر متقابلاً بر سر یکدیگر می نهند. این عشق فقط هم بطور یکطرفه از جانب مرد نسبت به زن ادعا نمی شود بلکه زن هم آنرا از مردش مطالبه نموده و به او القاء می کند و چه بسا به همین واسطه پاسخ مثبت به شوهرش داده و با او ازدواج کرده است یعنی بشرط عشق و پرستیده شدن! و این دروازه رسوخ شیطان در زندگی زناشوئی است زیرا زن و شوهری که به نام خدا و برای خدا و به اذن و امر الهی بانی حیات جدیدی شده اند بجای پرستش خدا، بازی دروغین پرستش یکدیگر را پرچم زندگیشان ساخته اند. دروغی که کفری مطلق و آشکار است پس صاحب و سلطانی جز شیطان ندارد و عاقبتی جز جهنم و عداوت و انتقام و انکار نهائی هرچه عشق!

۱۴۹- و بمیزانی که زن و شوهر در این ادعای دروغین عشق و احساس پرستیده شدن رسوا و ناکام می شوند بسراغ فرزندان خود می روند تا آنها را پرستنده و ادامه دهنده حیات و هستی خود در جهان سازند و لذا نبرد برای تصرف فرزندان موج دیگر این ستم است ستم فرزندخواری و فریب فرزندان تحت عنوان عشق به فرزند!

۱۵۰- مسئله اینست که این برخلاف حق انسان است که زن و شوهر بخواهند همدیگر را ظرف تحقق آرزوهای خود سازند و از دیگری ابزاری برای خوشبختی خود بسازند و نه والدین حق دارند فرزندان خود را ابزار آرزوهای خود کنند و بواسطه آنها احساس جاودانگی در تاریخ نمایند. این همان ظلم نژادپرستی است که هرکسی از عضو خانواده می خواهد سائر اعضایش را ابزار سعادت و آرزوهای خود سازد و چون نمی تواند به عداوت و انتقامجوئی می پردازد. نژادپرستی خود بخود محکوم به عداوت و انهدام است.

۱۵۱- آنکه نژادش را بر جای نزادش (خداوند) قرار می دهد با نژادش به بن بست و عداوت می رسد. بجای اینکه از طریق خداپرستی به جاودانگی برسد از طریق تجارت رذیلانه با نژاد و نمایشات دروغین عشق و ایثار قصد هویت جاودانه دارد که البته مقصدی جاهلانه و محکوم به بطالت است.

۱۵۲- نژادپرستی به معنای قرار دادن نژاد بر جای خداست بعنوان کانون تحقق آرزوها و نیازها و جاودانگی در جهان! ولی فقط کسی که خانواده را قلمرو خداپرستی و خداشناسی و لقای الهی قرار می دهد خانواده اش کارگاه خلق جدید انسان می شود. ولی آنکه خانواده را هدف نهائی خود می سازد تا کانون تحقق همه نیازهایش شود حتی حیات جانوری و خلقت قدیمش را هم تباه می سازد و خانواده را درب ورود به دوزخ ابدی خود می سازد.

۱۵۳- محبت در خانواده اجر حق پرستی و تقواست نه نتیجه پرستش همسر و فرزندان! پرستش همسر و فرزندان، آنان را تبدیل به شقی ترین دشمنان می سازد.

۱۵۴- هرکسی چندسال پس از ازدواجش بکلی انسان دیگریست. یا کافری شقی و یا مؤمنی سالک الی الله! بهرحال ازدواج ورود به خلق جدید رحمانی یا رجمانی است. زندگی زناشوئی یا غرفه ای از دوزخ است و یا غرفه ای از بهشت! و فرزندان هم یا میوه ای از دوزخند یا میوه ای از بهشت! و همسر هم یا آئینه حق است و یا آئینه دق!

۱۵۵- رابطه زناشوئی یا راهی است بسوی هویت الهی برای طرفین رابطه. و یا راهی بسوی منیت شیطانی است برای طرفین رابطه! و در نوع اول خداوند وعده به دیدارش نموده است در آیه ۲۲۳ از سوره بقره! و در نوع دوم هر دو تبدیل به غل و زنجیری بر گردن یکدیگر می شوند که همدیگر را بسوی جهنم می کشانند و با شیاطین محشور می شوند.

۱۵۶- زن و شوهر در دعوی عشق علاوه بر مکرهای مذکور حامل کفر و انکار دیگری هم هستند و آن انکار غریزه و نیاز جنسی است که خود دال بر ادعای خدائی می باشد که مکمل ادعای پرستیده شدن از هر دو جانب است. در اینجا آن سخن معروف نیچه مصداق می یابد که: اگر آدمی پایین تنه نمی داشت در خدا بودن خود تردیدی نمی کرد!

۱۵۷- دعوی عشق از هر دو جانب اساس تکبر و انکار هر تعهد و مسئولیت و وظیفه ای در زندگی زناشوئی است. زیرا این عشق مستلزم پرستش است و پرستش و پرستیده شدن هم آدمی را از هر وظیفه و تعهد بشری مبرا می سازد زیرا احساس خدائی می کند و خدا هم که به بشر تعهدی ندارد زیرا اصلاً نیازی ندارد!؟

۱۵۸- پس درک می کنیم که دعوی عشق در زناشوئی اساس همه جنون و تباهیها و مفاسد و مظالم ممکن می شود که عاقبت به جنایت و خیانت منتهی می گردد. و این دعوی شیطانی چون لباس دین هم بر تن کند به اشد نفاق ممکن منجر می شود و زمینه هولناکترین تبهکاریهاست.

۱۵۹- مسئله اینست که زن و مردی که از دو فرهنگ و نژاد متفاوت بهم میرسند و ازدواج می کنند آن استکبار نژادپرستانه در آنها موجب دعوی عشق و اینهمه کفر و دروغ و ستم می شود و هریک می خواهد برای طرف مقابل

خدائی کند و لذا هر دو در این مسابقه شیطانی عشق، گوی سبقت را از هم می ربایند که سنت در استکبار نژادپرستانه است که زمینه روانی انکار هر وظیفه و تعهدی می باشد.

۱۶۰- این استکبار نژادپرستانه و برتری نژادی موجب می شود که هر یک نیازهای غریزی خود را انکار نماید تا خدائی کند و هیچ معنا و ادعائی بهتر از دعوی عشق و ایثار نمی تواند این انکار را مهیا سازد انکاری که روز به روز موجب پیدایش دروغها و ریاکاریها و عقده ها و عداوتهای نو به نو می شود و طرفین در دروغهای خود گم و دیوانه می شوند. که در این کبر و غرور شیطانی غریزه جنسی که شدیدترین نیازهاست دچار اشد پیچیدگی و فساد و تشنج و بازیها می گردد که زمینه کینه ها و انحرافات جنسی و خیانت جنسی است زیرا در چنین رابطه ای شیطانی نیاز جنسی مجال ارضائی سالم و با عزّت و طبیعی نمی یابد. و باز آن سخن معروف نیچه را در اینجا می یابیم که: دعوی عشق همخوابگی را هم به فساد کشیده است!

۱۶۱- بدینگونه درمی یابیم که در این قحطی و جنون روابط غریزی که اساس زناشوئی است هیچ محلی برای روابط بالاتنه ای و عقلی و قلبی و روحانی باقی نمی ماند و این سیطره شیطان در زندگیست.

۱۶۲- محبت و عشق زناشوئی جز از هویت الهی این رابطه حاصل نمی آید که سراسر بر تقوای الهی و وظیفه شناسی و صداقت و همدلی استوار است نه دروغ و ریا و بازیهای شیطانی و خودپرستی نژادی! پس باید اقرار کرد که عشق زناشوئی یک کیمیای الهی است نه جنون نژادپرستی که با شهوات افسارگسیخته معجون گردیده و کوس انالحق میزند!

۱۶۳- بی تردید دعوی عشق که موجب عقده جنسی می شود به افسارگسیختگی شهوت جنسی دامن میزند و طرفین این آتش شیطانی را عشق می پندارند.

۱۶۴- دعوی عشق و انکار نیاز جنسی به همسر در مردم اهل دین و نفاق مذهبی بمراتب شدیدتر بارز می گردد زیرا خرافه و جهل دینی می پندارد که انسان مؤمن نبایستی نیاز جنسی داشته باشد و لذا با ادعای عشق این نیاز را کتمان می کنند تا قداست نداشته خود را اثبات کنند ولی عقده جنسی حاصل از این دروغ آنها را رسوا می سازد.

۱۶۵- ظهور انواع انحرافات و مفاسد جنسی در جماعت ملایان مذهبی در طول تاریخ مشهور است که بدلیل همان کتمان نیاز جنسی در خویش است. این استکبار جنسی در جهان اسلام موجب پیدایش چندهمسری افسارگسیخته و قاچاقی و زنان صیغه ای بوده است که به رسوائی می انجامد و این قداست کاذب را برملا می سازد. و این در حالی است که رسول اکرم در یکی از آخرین خطبه هایش بعنوان وصیت نامه به امتش فرموده: "به خدائی که جانم در دست اوست من هر شب هفته با یکی از همسرانم جماع می کنم...!" و این بمعنای ابطال چنین قداست کاذبی در امت است.

۱۶۶- این نیز یک القای شیطانی است که نیاز جنسی را در بشر طرد و لعن و مسخره می سازد تا او را به کفر و انکار و فساد بکشاند و در رابطه زناشوئی رسوخ نماید. در حالیکه رابطه جنسی زناشوئی اگر بر حق و تقوای الهی و عصمت بنا شود مقدسترین رابطه در جهان است زیرا قلمرو لقای پروردگار است چون وصال روح دو انسان است که از اوست.

۱۶۷- امروزه شاهدیم که ظهور مفتخرانه زنا و پورنوگرافیزم و روابط آزاد جنسی در تمدن غرب معلول چندین قرن تحقیر و طرد و لعن رابطه جنسی و رهبانیت دروغین به اسم دین مسیح بوده است. این مرض و کفر در جهان اسلام نیز به شیوه پنهانتر و پیچیده تری در جریان بوده است. در حالیکه ازدواج از ارکان و اساس دین محمد(ص) است و علمای اسلامی هرگز حقیقت و اسرار این واقعه مقدس و رابطه جنسی را برای مردمان تبیین نکرده اند و برای اولین بار در تاریخ اسلام این معارف در آثار ما تبیین شده اند.

۱۶۸- رابطه زن و مرد، نیازمندانه ترین روابط انسانی و بلکه نیازمندانه ترین رابطه در کل جهان هستی است. و این نیازی بهمان شدت جسمانی و غریزی و شهوانی که نیازی عاطفی و روحانی است. و این اشد نیازها در یک رابطه واحد موجب شده که تمامیت اراده و نفوس و انرژی حیاتی دو انسان در یکجا متمرکز شود و وصال روحانی محقق گردد اگر حقوق و آداب و معارف این رابطه درک شده و صادقانه به فعل آید.

۱۶۹- در آخرالزمان که عصر برون افکنی تمام و کمال نفس بشر است زیرا روز قیامت پنجاه هزار ساله است، نیازهای رابطه زناشوئی هم به اشد خود رسیده است پس نیازمند رعایت تمام و کمال حقوق و معارف این رابطه است.

۱۷۰- وقتی کلیه امیال و نیازها و اسرار طبقات نفس دو انسان در یک رابطه متمرکز و برون افکنی شود نیازمند مدیریت و همت تمامیت اراده و عقول و عواطف طرفین است و بهمان میزان نیازمند معرفتی تمام و کمال از خود و طرف مقابل و راز این رابطه است. و مجموعه آثار ما این نیاز را برآورده ساخته است.

۱۷۱- جز بواسطه بکارگیری جدّی و تمام عیار عرفان زناشوئی، تمدن مدرن امکان نجات ندارد. و چنین عرفانی متأسفانه در طول تاریخ علوم اسلامی رخ نداده است الا در مجموعه آثار ما که موجب پریشانی بسیاری از علمای دینی گشته است که گوئی: اسرار را برملا ساخته ایم!؟

۱۷۲- ما دو چیز را از ذات رابطه زناشوئی برملا کرده ایم: خدا و شیطان! آیا این برملاسازی به نفع و ضرر چه کسانی است؟ به نفع مردمان و به ضرر کسانی که در طول تاریخ نان خرافه و جهل و بدبختی های زندگی زناشوئی مسلمین را خورده اند.

۱۷۳- باز هم می گوئیم که امکان رابطه ای انسانی و معنوی و بالاتنه ای بین زن و شوهر نیست الا برمبنای رابطه پائین تنه ای که بر صداقت و تواضع و همدلی و گفتگوی عقلانی- دینی استوار باشد. و اجرای صادقانه شریعت محمدی ضامن این امر است.

۱۷۴- ما امروزه به هیچ چیزی به اندازه شریعت زناشوئی نیازمند نیستیم که بزبان واضح و مردمی تبیین گردد و جایگزین روانشناسی های شیطانی در رسانه های عمومی گردد. و آثار ما این شریعت را تبیین کرده است.

۱۷۵- تا سده های قبل رابطه زناشوئی عمدتاً قلمرو ظهور و بروز دو غریزه بود یعنی معیشت و جنسیت! ولی امروزه کل نفس آدمی در این رابطه منفجر شده است و این انفجار بدلیل فقدان معرفت و مدیریت لازم موجب انهدام خانواده بوده است. اراده به خلق جدید انسان مهمترین ظهور نوین است که در خانواده بروز نموده است و کسی آنرا در نمی یابد. و لذا توقعات انسانها از ازدواج و زناشوئی هزاران بار بیشتر از قرون قبل است و به همین دلیل انسانها از ازدواج هراسانند چون می بینند که توان تعامل و مدیریت آنرا ندارند چون ماهیت آنرا درک نمی کنند.

۱۷۶- بشر مدرن بطرزی جاهلانه می پندارد که هر چه شباهتهای مادی و معنوی و فرهنگی و عاطفی زن و مرد بیشتر باشد ازدواج موفقتری را ممکن می سازد. و این فکر وارونه حاصل هراس کورکورانه ای است که برخاسته از عمر کوتاه زناشوئی مدرن می باشد. که علت اصلی این مسئله، انفجار نفوس و قیامت باطن هاست.

۱۷۷- اگر آخرالزمان عصر ظهور پنهان نفوس بشری است این ظهور در زناشوئی به تمام و کمالش رخ می نماید چرا که همسر هر کسی ظهور جسمانی باطن اوست طبق قول الهی! پس واضح است که این ظهور ماهیتی تماماً عرفانی دارد پس بدون عرفان نفس و عرفان زناشوئی زندگی زناشوئی راه نجاتی ندارد و انسانهای مدرن مستمراً از ارتکاب ازدواج گریزان تر می شوند زیرا انفجاراتش را در جامعه شاهدند که روز به روز مهلکتر بروز می کند و کار به قتال و جنایت رسیده است.

۱۷۸- حال بهتر درمی یابیم که چرا در دین اسلام ازدواج تا این حدّ مهم و مقدس جلوه کرده است تا آنجا که پیامبرش مفتخرانه از رابطه جنسیش در هفت شب هفته با همسرانش سخن می گوید و در حقیقت اسوهٔ کامل یک زناشوئی اسلامی را معرفی می کند زیرا محمد اسوهٔ حسنه است. زیرا آخرالزمان که عصر ظهور باطنهاست نیازمند حریمی امن و مطمئن و مقدس است تا این ظهور و بروز باطن امکان معرفت و مدیریت داشته باشد و این حریم الهی همان زناشوئی است که در آخرالزمان قرار است قلمرو ظهور نزادی انسان باشد و لذا قرآن تنها کتاب آسمانی است که رابطه زناشوئی را قلمرو معراج و لقای پروردگار معرفی کرده است و آداب و حقوق چنین واقعه بزرگی در خانواده همان شریعت محمدی است که خود محمد اسوه کامل آن است و این همان سنّت است سنتی که قرار است مهد ظهور بدعت باشد یعنی انسان جدید الهی.

۱۷۹- پس همسر که تا قبل از این فقط ابزار ارضای دو غریزه حیاتی یعنی معیشت و جنسیت بود اینک مهد ظهور ذات و برپائی قیامت است و انسان مدرن فقط با چنین معرفتی می تواند زندگی خانوادگی خود را نجات دهد و عرصه نابودی خود نسازد و تبدیل به جهنم خود نکند.

۱۸۰- و اهل بیت عصمت و طهارت و در رأس آن بیت الله اعظم یعنی پنج تن آل عباء سرچشمه جاودانه قیامت بهشتی آخرالزمان در خانواده است. که امروزه ما را مأمور به تبیین این حق عظیم نموده است و بر این بیت الهی وارد کرده تا همه حقوق این خانه را که خانه خلق جدید انسان است به بشر آخرالزمان معرفی نمائیم.

۱۸۱- پس انسان مدرن خواه ناخواه در حال ظهور و زایش است و اگر زایشگاه امنی نداشته باشد سقط جنین می شود در بازار سیطرهٔ شیاطین. و این زایشگاه امن جز خانواده نیست. و لذا امروزه فرزندی که به دنیا می آید یک خلق جدید است که یا الهی است یا شیطانی، یا رحمانی است و یا رجمانی. که این فرزند نیز آئینه جمال واحد رابطه زناشوئی می باشد. و لذا یک بچه آخرالزمانی دیگر حامل و وارث نژاد خود نیست و درست به همین دلیل انسانهای این عصر اکثراً از داشتن فرزند بیزار و هراسانند زیرا دیگر نمی توانند او را وارث نژاد خود سازند و این معنای دیگری از حقیقت آخرالزمان می باشد. آخرالزمان بمعنای پایان عمر نژادپرستی و تاریخی بشر. و مسئله نازائی بشر مدرن نشانه دیگری از این حقیقت است.

۱۸۲- معنای دیگر این آخرالزمان خانواده آنست که فرزندان دیگر نمی توانند مزبله نژاد خود باشند و نژاد خود را به اثبات برسانند و ادامه دهند. ظهور اشد نژادپرستی در سراسر جهان در این دوران که علت همه جنگهای روی زمین است نشان دیگری از این حقیقت است که نژادپرستی محکوم به نابودیست و این واضحترین معنای آخرالزمان خانواده است و نژادپرستی!

۱۸۳- پس واضح است زن و شوهر بمیزانی که از وراثت نژادی خودشان در رابطه سرمایه گذاری می کنند و میزان ازدواج را ارزشها و عادات و رسوخ نژاد خود قرار می دهند در زندگی به بن بست و ابطال دچار می شوند و بمیزانی که بر این ارزشها پافشاری می کنند خانواده را بسوی انهدام می برند.

۱۸۴- تاریخ، قلمرو ظهور بیرونی- مادی- تکنولوژیکی بشر است که در آخرالزمان بغایت و پایانش رسیده و تبدیل به دوزخ هلاکت بشر شده است. و اینک عصر ظهور باطنی- روحانی- عرفانی بشر است. آن ظهور حجری است که ظهور روح از سنگ است و لذا موجب پیدایش تکنولوژی است که از سنگ هم سخت تر می باشد. و این ظهور هجری است بمعنای هجرت از تاریخ و نژاد و خروج از مکان و زمان!

۱۸۵- پس زن و شوهری که زندگی مشترکشان را به موازین و ارزشهای حجری یعنی علوم و فنون دهری و تکنولوژیکی بنا می کنند خانه بر آتش و انهدام بنا کرده اند زیرا عصر آخرالزمان است.

۱۸۶- پس ارزشهای مبتنی بر همسانی ها و برابریها و معادلات ریاضی که ارزشهای دهری هستند امروزه در قلمرو خانواده بسرعت دچار ابطال شده و بناگاه رابطه زناشوئی دچار بحران معنا و هویت می گردد.

۱۸۷- یکی از علل بنیادین شعار و دعوی عشق در ازدواج و زناشوئی در این دوران همان اراده به ظهور روح است که اراده ای خلاق و خودجوش در انسان آخرالزمان است. و انسان مدرن این جوش و خروش و انفجار درونی را درک نکرده و آنرا حمل بر عشق جنسی به جنس مخالف می کند و لذا با تمامیت آن به بن بست می رسد زیرا عشق جنسی و جنسیت ظرفیت چنین انفجار و ظهور عظیمی را ندارد.

۱۸۸- آیا ظرف بر حق انفجار و ظهور روح در آخرالزمان کجاست؟ مسلماً هرکجا که باشد در پایین تنه نیست! ولی در رابطه ای قلبی و روحانی بین زن و شوهر که دچار تنش و عقده ها و امراض جنسی هستند هم نیست.

۱۸۹- می دانیم در سده های گذشته هرگز یک هزارم اینهمه دعویهای عشق جنسی که در عصر ما غوغا می کند وجود نداشته است و براستی تعداد عشق های جنسی در تاریخ گذشته بشری همان افسانه های عاشقانه رایج در فرهنگهای ملل جهان است از شیرین و فرهاد، رمئو و ژولیت و امثالهم. ولی چرا امروزه تقریباً همه عاشقند از پیر و جوان، متأهل و مجرد و کافر و مؤمن و زن و مرد!؟ آیا براستی مسئله چیست؟

۱۹۰- از آنجا که اراده ظهور روح فطرتاً در رابطه با دیگران رخ می دهد این جنبش ظهور روح در آخرالزمان تحت عنوان "عشق" تعبیر و تفسیر شده است بدون آنکه حقیقت آن درک شده باشد که آیا اصلاً چه واقعه ای در حال وقوع است و دارای چه حقی می باشد و اینکه واقعه ظهور روح عین واقعه قیامت و لقای پروردگار است. فقدان چنین معرفتی سرچشمه همه مفاسد و مظالم قلمرو عشق جنسی است.

۱۹۱- این حقیقت ظهور روح و لقای الهی در آخرالزمان حتی در داستانهای عاشقانه عارفان بزرگ ما همچون جامی و نظامی هم مغفول واقع شده است.

۱۹۲- آنچه که در این دوران موسوم به عشق است در حقیقت همان عشق به ظهور روح و لقای پروردگار و خلق جدید انسان است. و آنچه که در این افسانه عشق محلی از اعراب ندارد حکمت الهی و عرفان نفس و اسرار آخرالزمانی در قرآن است و نقش دین و شریعت الهی در این واقعه!

۱۹۳- هرچند که در اشعار عرفای اسلامی همواره عشق در محور همه موضوعات قرار دارد و مسئله ای قدسی تلقی شده است ولی معنا و ارکان قرآنی و شرعی و ایمانی آن بندرت مورد توجه قرار گرفته است زیرا اصلاً حقیقت آخرالزمان و خلق جدید و لقای الهی در اسلام و قرآن مورد غفلت و انکار است. پس همه مفاسد و مظالم و تراژدیهای عاشقانه معلول چنین کفر و انکار عظیمی در اسلام است که همه مسلمین و خانواده های مسلمان را به تباهی و گمراهی کشانیده است. بار این غفلت و انکار و مسئولیت تاریخی آن برگردن علمای دین می باشد که جز تکفیر عشق هنری ندارند.

۱۹۴- تقریباً همه عارفان و سخنگویان حکمت اسلامی از عشق سخن گفته و مبانی و مفاهیم فلسفی آنرا تبیین کرده اند از ابن عربی و عطار و مولوی تا ملاصدرا و ابن سینا. هرچند که شعر عرفانی ما جز عشق موضوعی برای گفتگو نداشته است. ولی همه اینها مشکلی از انسان آخرالزمان و احساس کوری که نامش را عشق نهاده حل نکرده است و هرکجا که سخن از واقعیت عشق به میان می آید حسابش از دین و معرفت دینی و شریعت الهی جدا می شود و تکفیر می گردد.

۱۹۵- پس از آنجا که حقیقت قدسی عشق و مبدأ و معاد الهی آن شناخته نشده هرکسی این اجازه را به خودش می دهد آن را امری کاملاً شخصی تلقی کرده و با آن هرکاری بکند. زیرا عشق برای هرکسی به مثابه خصوص ترین و پنهان ترین احساس و واقعه زندگیست که از عمیق ترین طبقات جان سرچشمه گرفته است و این احساس البته به یک لحاظ کاملاً بر حق است ولی حق آن درک نشده است که همان اراده به ظهور حق وجود است که قصد آفرینش جدیدی از انسان دارد تا به وی حیات و هستی الهی و جاوید بخشد. پس اگر هرکسی در این احساس به جستجوی تمامیت خوشبختی ابدی خویش است احساسی کاملاً برحق است ولی متأسفانه احساسی کور و کافرانه است و از نور حکمت الهی و اسرار آخرالزمانی جان بیگانه می باشد و لذا دچار ظلمات شده و در آنجا ملعبه شیطان می گردد و انسان هم جز شیطان دشمنی ندارد که دشمن الهیت انسان است.

۱۹۶- این معنا در هر عشق جنسی کاملاً درک می شود که هر عاشقی در حقیقت عاشق حق جاودانه وجود خویش است که آن را در معشوق جستجو می کند. که اگر این معشوق در تعهدی قدسی با عاشق قرار گیرد یعنی همسر او شود و حقوق این واقعه ادا گردد آرمان عشق محقق می شود. ولی بدون چنین علم و عرفانی از عشق، عشق مهلکه عاشق و معشوق می شود.

۱۹۷- در خلقت ازلی و قدیم، حوا بعنوان تجسّم و ظهور باطن آدم از کالبد آدم جدا شد و این دوتا مدتی در بهشت الهی بر حقیقت این جدائی آگاه و بینا بودند ولی بتدریج به یاری شیطان از هم بیگانه شده و به لحاظ معنوی یکدیگر را گم کردند. ولی در آخرالزمان و خلق جدید انسان یکبار دگر قرار است که این دو به وصال روحانی و یگانگی جان برسند و جنّت جان را احیاء کنند: "آیا پنداشتید که بر بهشت پروردگار وارد می شوید. بدانید که ما شما را از علمتان می آفرینیم." قرآن- و این سخن از خلق جدید است که خلقتی علمی و عرفانی می باشد.

۱۹۸- پس عشق آدم- حوائی از یکسو ریشه در یگانگی ازلی و خلق قدیم دارد و از سوئی دیگر در آخرالزمان حاصل جنبش رجعی روح می باشد. پس آیا بدون چنین علم و معرفتی و بدون حقوق و قوانین این واقعه می توان به یگانگی ازلی بازگشت؟ عشق رایج در عصر جدید که سراسر فاجعه و تباهی است حاصل فقدان و انکار این حقایق قدسی میباشد.

۱۹۹- سنّ بلوغ که دوره احیا و جنبش روح ازلی در انسان است سراسر مملو از احساسات عاشقانه است که متأسفانه بدلیل فقدان خودآگاهی عرفانی و حکمت روحانی بازیچه شیطان شده و بستر تباهی انسان می گردد و بشر را به کفر و انکار این عشق می کشاند و از رابطه زناشوئی جز تجارت رذیلانه نان و سکس باقی نمی گذارد.

۲۰۰- می دانیم که عصر جدید که عصر انفجار روح است با دو شعار جهانی عشق و آزادی در سراسر جهان خودنمائی می کند که همان عشق به ظهور روح و آزادی عمل برای این ظهور است منتهی به یاری تکنولوژی که یک ابزار دجالی و شیطانی است و از همین جا این اراده ظهوری به انحراف و تاریکی می رود.

۲۰۱- باید درک کرد که قلمرو ظهور جاودانگی روح، همان علم و معرفت است که بنام شجرهٔ ممنوعه در قرآن مذکور است که تحت الشعاع ربوبیت مشرقی و مغربی خداوند دارای دو جلوه است: علم بغی و علم باقی. که علم بغی همان علوم علیتی می باشد که غایت ظهورش تکنولوژی است و این همان شجره ای است که شیطان به آدم و حوا توصیه نمود. ولی علم باقی همان حکمت و عرفان نفس است که ظهور کن فیکونی و بیواسطه روح را ممکن می سازد.

۲۰۲- امروزه شاهدیم که عشق جنسی در سیطرهٔ شجره دجالی تکنولوژی به این همه تباهی و هلاکت رسیده است.

۲۰۳- ولی ربوبیت مشرقی پروردگار در ظهور آخرالزمانی روح از انسان از وجود امام مبین سخن می گوید و عشق آدم- حوائی را به ظهور عرفانی رهنمون می سازد. پس امروزه تکنولوژی و امامت در مقابل یکدیگر دو کانون ظهور روح و خلق جدید انسان می باشند: آفرینش دوزخی و آفرینش بهشتی! آفرینش نوری و ناری!

۲۰۴- یعنی ظهور آخرالزمانی روح در زندگی زناشوئی یا از بطن تکنولوژی رخ می نماید که ظهوری فاسقانه و جهنمی است که به سمت نفرت و عداوت می رود و یا از وجود امامی زنده متجلی می گردد. یعنی زن و شوهر یا از چشم شیطان به هم می نگرند که همان تکنولوژی است و یا از چشم امام هدایت. زیرا امام مظهر یگانگی روح آدم- حوائی است و این همان معنای انسان کامل است. ولی در ظهور تکنولوژیکی روح، آدم و حوا در تقلید مالیخولیائی از یکدیگر دچار تناسخ روح می شوند مثل مردی که نقش زن را ایفا می کند و زنی که مردوار است. که در این ظهور و بروز شیطانی هیچ یک از این دو نه مرد است و نه زن و همچنین جمع این دو نیز. زیرا این هر دو مسخ شیطان شده اند که یکی ماسک زنانه دارد و دیگری ماسک مردانه. که در پشت این ماسک جز شیطان نیست و این لقای شیطانی است در نقطه مقابل لقای الهی که از نور امام برمی تابد. که از یکی دو تجلی ذوالجلالی و ذی الجلالی از روح رخ می نماید و از دیگری دو ربات پورنوگرافیکی.

۲۰۵- ظهور جهانی زن مردوار و مرد زن صفت و پیدایش فزاینده همجنس گرائی واضحترین نشان خلق رجمانی انسان و وحدت پورنوگرافیکی زن و مرد در آخرالزمان است. ولی ظهور خلق جدید رحمانی و وحدت روحانی آدم و حوا هنوز تا قبل از ظهور انسان کامل در پرده تقیه است که خروج از این تقیه بمعنای سقوط است.

۲۰۶- انسان کافر و جاهل این اراده به وحدت و ظهور یگانگی روح آدم- حوائی را جز در جمع و وحدت سکسی نمی یابد و به لحاظ معرفت دینی می دانیم که بزرگترین درب رسوخ شیطان در انسان همانا سکس است و لذا عرفان شیطانی و وحدت وجود کافرانه در این دوران ظهوری جز همجنس گرائی و فمینیزم و برابری جنسی ندارد و این همان فرق عظیم بین یگانگی و برابری است. در حالیکه یک عارف موحد دارای التقاط جنسی نیست و شخصیتش معجونی از مرد و زن نیست بلکه مظهر یگانه هویت الهی است که ورای مذکر و مؤنث است. همانطور که در گزارشات تاریخی شاهد مدعیان دروغین عرفان و وحدت وجود هستیم که همگی هویتهای شیطانی و همجنس گرایانه داشته اند که بزرگترین لکّه ننگ بر تاریخ عرفان و تصوّف حقّه است.

۲۰۷- پس با توجه به حقایق مذکور درک می کنیم که در عرصه خلق جدید انسان و وحدت روحانی آدم و حوا در این دوران امری حیاتی تر از عفت و عصمت قلمرو جنسیت و روابط جنسی نیست که در قرآن کریم نیز مکرراً ذکر شده است تحت عنوان حفاظت از فروج. و این امری واجب و سرنوشت ساز برای هر مرد و زن مؤمن است تا در دوزخ آفرینش تکنولوژیکی هلاک نشود. زیرا امروزه شیطان آریل در همه خانه ها حضور دارد که شاهراه ورودش تلفن و ماهواره و اینترنت است و جوامعی که به دام سبقتهای تکنولوژیکی افتاده اند از این هلاکت و نابودی رهائی ندارند هرچند که غرق در شریعت باشند.

۲۰۸- اگر صادقانه به سرنوشت تباهی و فروپاشی خانواده ها نظر کنیم بوضوح خواهیم دید که چگونه با خرید نخستین اتومبیل و ماهواره و اینترنت و تلفن همراه این سقوط آزاد آغاز شده است. آن خوشبختی که قرار است سوار بر ماشین تکنولوژی، آدمی را به بهشت برساند جز دوزخ عداوت و خیانت حاصلی به بار نمی آورد. حتی یک عالم ربّانی و عارف بالله هم با داشتن یکی از این ابزارهای جدید شبانه روز بر سر ایمان خود چو بید می لرزد. هر انسان هوشیاری بوضوح می بیند که ورود یک ابزار کوچک ماشینی یا برقی در زندگی مدخلی از ورود شیطان است که همه اعضای خانه را تحت تأثیر قرار می دهد. پس کسی که هنوز هم ادعا دارد که سوار بر تکنولوژی می توان به سعادت معنوی و عدالت و هدایت جامعه رسید یا دیوانه است و یا دجّال. و متأسفانه امروزه چنین باوری بر کل جهان اسلام حکم می راند که

واضحترین حجت کاذب بودن این ادّعا واکنش جهانی تکفیریهاست که یک عکس العمل کور و ظلمانی است و هیچ راه گریزی ندارد. در یک کلمه خانواده آخرالزمانی قربانی سلطه تکنولوژی است بخصوص تکنولوژی ارتباطات.

۲۰۹- این حقیقت را نیز بارها نشان داده ایم که تکنولوژی پرستی به مثابه قلب دنیاپرستی بشر، عمری چندهزار ساله دارد که سرآغازش همان عصر حجر است که بشر بواسطه سنگ سلاح می ساخت و نخستین انسانی که به دست برادرش به قتل رسید بواسطه یک سلاح سنگی بود. پس نقد انسان تکنولوژیکی عصر جدید بمعنای تصدیق انسان کمتر تکنولوژیکی عصر سنت نیست. انسان مدرن همان انسان سنتی است که فقط ابزار دنیاپرستی و ظلمش کاملتر شده است. پس ریشه ظلم نهفته در زندگیهای مدرن را بایستی در همان خانواده های سنتی جستجو کرد.

۲۱۰- انقلابات صنعتی و جهشها و انفجارات علمی و تکنولوژیکی در طی یکی دو قرن اخیر موجب شده که روند رشد تکنولوژیکی حیات بشری در اندک مدتی از احاطه و کنترل بشر خارج شود و تکنولوژی بر انسان مسلط گردد. فرق عصر سنت و مدرنیته جز این نیست. زیرا تا حدود یک قرن پیش افراد و جوامع بشری هنوز بر مصنوعات دست خود احاطه و کنترل داشتند ولی در این عصر واقعه ای وارونه رخ نموده است و آن بدلیل مکاشفات نوین علمی و فنی بوده است که از اعماق زمین و ذات مادّه و سلولها پدید آمده است مثل علم شیمی و فیزیک اتمی و علم میکروب شناسی و ژنتیک و امثالهم. که موجب غلبه تکنولوژی بر اراده انسانی بوده است که نتایج این غلبه نشان می دهد که اراده نهفته در تکنولوژی یک اراده شیطانی است زیرا بشر را مفتخرانه به سمت کفر و فسق و ستم رهبری کرده است. و این همان واقعه ظهور شیطان از اراده انسان است که یکی از بزرگترین نشانه آخرالزمان است که دوزخ را به قول قرآن کریم آشکار کرده است.

۲۱۱- پس باید دید که آیا از منظر حکمت الهی و معرفت دینی بشریت به چه مرحله ای از شقاوت و کفر و ظلم در حیات زناشوئی رسید که منجر به غلبه شیطان و دوزخ تکنولوژی بر انسان گردید. زیرا طبق کلام الهی شیطان به امر خدا بسوی انسان می آید و بر وی مسلط می گردد. پس در حقیقت عصر مدرنیزم و تکنولوژیزم جزای یک ظلم مزمن زناشوئی در تاریخ است. و اما اصل این ظلم چیست؟

۲۱۲- این ظلم مزمن زناشوئی در طول تاریخ که همان کفرشان است اینست که به جای آنکه متحداً به پرستش و تسبیح پروردگار مشغول باشند و از نزد او روزی برند مشغول خودپرستی و پرستش همدیگر بوده اند که شیطان هم از راه همین کفر بر آنان وارد شده و کل رابطه شان را در پایین تنه و عورتشان محدود می سازد و از این محدودیت ظلم و عداوت آغاز می شود و ادعای عشق و پرستش دروغین نیز برملا می گردد. و این سرآغاز هبوط از بهشت خدا و حیات طبیعی و ورود به عرصه دنیاپرستی و ابزار محوری و جهنم تکنولوژی است که بتدریج در طول تاریخ تکامل یافته تا امروزه جهنم از بطن این کفر رخ نموده است که سلطه تکنولوژی بر انسان است.

۲۱۳- زن و شوهری که در تجارت بین شکم و زیرشکم (معیشت و سکس) تلاش می کنند که همدیگر را بنده و پرستنده خود کنند بتدریج از لحاظ عاطفی و روحی از هم بیگانه شده و زن بندهٔ معیشت شوهر می شود که بواسطه تکنولوژی مستمراً متنوع تر می گردد و مرد هم بنده شیطان عورت زن می شود. در این کفر مشترک شیطان و تکنولوژی همزمان رخ می نمایند که مادّه و معنای این کفرند. که این روند بتدریج به سمت عداوت می رود و فتنه ها و خیانتها پدید می آید.

۲۱۴- ولی زن و شوهری که پرستنده خدای یگانه و خدمتگزار دین اویند بتدریج به وصال روحانی رسیده و پروردگارشان را دیدار می کنند و این قلمرو خلق جدید رحمانی است که زندگی این دو را غرق در رحمت و محبت می سازد و از نزد خداوند روزی می خورند و لایق حیات طیّبه طبیعی هستند و بتدریج از زندگی صنعتی جدا می شوند.

۲۱۵- پس محبت و عشق زناشوئی اجر نهائی زندگی حق پرستانه است همانطور که شقاوت و نفرت و خیانت هم جزای زناشوئی کافرانه است. پس باید دانست که عشق آتشین قبل از ازدواج و زناشوئی یک جنون شیطانی و شهوانی می باشد که عمرش بسیار کوتاه و عذابش عظیم است و اکثر این نوع عشق ها حاصل القائات و تلقینات شیطانی و خناسی ناشی از رسانه ها بخصوص سینما و تلویزیون و ادبیات رُمانی و روابط آریلی تلفنی و اینترنتی می باشد و احساسی ظلمانی و ویرانگر است و مصداق عشق ضد عشق! زیرا این عشاق سینه چاک به محض طرح ازدواج و زناشوئی از میدان بدر می روند و در زندگی خانوادگی کمترین بردباری و از خودگذشتگی ندارند و اسوه های خودپرستی می باشند.

۲۱۶- تنها عنصر زندگی مشترک زناشوئی که در هیچ رابطه دیگری جز زناشوئی ممکن نمی آید همان رابطه جنسی است. زیرا خوردن، خوابیدن، بازی کردن و هر عیش و نیاز دیگری را می توان در غیر از زندگی زناشوئی هم به طریق مشروع و حلال حاصل نمود. و اینست که با به بن بست رسیدن جماع جنسی زندگی زناشوئی هم بسرعت به بن بست و طلاق می رسد و هیچ علاج و جبران و معادل دیگری ندارد. پس کم و کیف این رابطه از اهم امور زناشوئی است که متأسفانه حتی در عصر جدید هم که عصر غوغای آموزش جنسی و تنوع روزافزون این رابطه است ولی هیچ علم و معرفت بنیادینی از این جنبه از زندگی زناشوئی پدید نیامده است تا بیانگر اسرار و حقایق آن باشد و زناشوئی را اعتلاء و تکامل بخشد.

۲۱۷- همانطور که نشان دادیم رابطه زناشوئی جامعترین رابطه دو انسان است که کمال این رابطه هم جماع جنسی است که در آن کلیه حواس و هوش و عواطف و اراده و اعضاء و جوارح و انرژی حیاتی دخیل می گردد. و تمامیت وجود طرفین به مشارکت نهاده می شود. پس رابطه جنسی مشارکت تمام و کمال دو انسان است به لحاظ مادی و معنوی و غریزی و روانی! و این واقعه براستی قلمرو وصال و اتحاد دو انسان است که می تواند به وصال روحانی انجامد. که در این صورت منجر به لقای الهی می شود اگر در این رابطه به لحاظ باطنی هیچ خناس و جن و شیطانی دخیل نباشد و رابطه ای صادقانه و همدلانه و با حرمت و عزّت میسر شود و در آن کبر و انکار و مکر و مرض نباشد.

۲۱۸- در رابطه جنسی سالم و صادق تمامیت جسم و روح طرفین و کلیه غرایز بخدمت اتحاد بالاتنه و پائین تنه قرار می گیرد و تجربه ای خاص از وحدت و یگانگی همه عناصر تشکیل دهنده وجود را برای هر یک از طرفین ممکن می سازد. پس رابطه جنسی قرار است که قلمرو اتحاد و احضار یگانه جان انسان باشد. و دو جان در کمال این حضور به وصال روح برسند. پس رابطه جنسی در زندگی زناشوئی مقدس ترین و عرفانی ترین و توحیدی ترین واقعه وجودی برای هر انسانی است.

۲۱۹- بی تردید این رابطه یک شبه منجر به چنین اتحاد و وصالی نمی شود و عمری تلاش و خلوص و مجاهدت و تقوا و صداقت و محبت می طلبد تا چنین وصال توحیدی رخ نماید و منجر به لقای الهی در رابطه گردد. و اینست مقصود از ازدواج و زندگی زناشوئی و تشکیل خانواده!

۲۲۰- آیا چنین معنا و مقصودی از زندگی زناشوئی نیازمند علم و عرفان و ایمان و مراقبه و هدایت و رهبری الهی نیست؟ در حقیقت تمامیت دین و معنویت و شعور و علم و تجربه هر انسانی بایستی در خدمت این رابطه باشد تا مقصود خدا از این رابطه محقق گردد و انسان را به خلق جدید و برتری ارتقاء دهد و حیات جاوید را ارزانی وی نماید و او را خوشبخت سازد: و چون او را دیدار کنید به مقام رضا برسید. قرآن-

۲۲۱- پس برای یک فرد، جامعه و یا یک حکومت دینی و اسلامی، هدفی برتر از رستگاری خانواده وجود ندارد و همه شرایط و برنامه ریزیها و استراتژیهای کلان بایستی در خدمت چنین آرمان مقدسی باشد و جهت تحقق چنین هدفی نیازمند علم و عرفان ویژه این رابطه است که باید تبیین و تعلیم شود.

۲۲۲- پس علم و عرفانی عالیتر و واجب تر و سرنوشت سازتر از علم و عرفان رابطه زناشوئی و بخصوص رابطه جنسی وجود ندارد که متأسفانه علوم و معارف رسمی اسلامی ما فاقد آنست و باب چنین معرفتی فقط در آثار ما گشوده شده و ارکان آن تعریف گشته و اهمیتش تا حدودی معلوم گردیده است و اهمیت این امر در آخرالزمان و قیامت پنجاه هزارساله صد چندان آشکارتر است و اجتناب ناپذیرتر! بخصوص که امروزه دیگر عمر زناشوئی نژادپرستانه و ظالمانه و دهری بسر رسیده و راهی جز زناشوئی عرفانی باقی نمانده است. و بیهوده نیست که امر زناشوئی و خانواده در محور مجموعه آثار ما قرار گرفته است.

۲۲۳- خانواده و در هسته مرکزیش یعنی رابطه زناشوئی مبدأ و معاد خلقت جهان و محور دین خدا و مقصود آفرینش است. و فقدان چنین اهمیتی در علوم رسمی دینی و فقاهتی ما بزرگترین علت شکست و رکود این علوم در آخرالزمان است و رویکرد مراکز دینی و حوزوی ما به علوم انسانی و تربیتی ملحدانه غرب!

۲۲۴- غفلت علمای دینی و مدارس دینی ما از علم و عرفان و فقه خانواده و زناشوئی بمعنای غفلت از تمامیت رسالت اسلامی خود و مهجوریت قرآن است و راز همه عقب ماندگیها و غرب زدگیها و بحرانهای حاکم بر جهان اسلام است. امروزه نهضت تکفیر در جهان اسلام از جمله محصولات این غفلت و مهجوریت است. تکفیر قبل از هر چیزی تکفیر خانواده های مدرن است که جائی برای فرزندانش باقی نگذاشته و یکسره خادم تکنولوژیزم است.

۲۲۵- علم توحید و عرفان عملی در جهان اسلام فقط براساس علم و عرفان خانواده و فقاهت عرفانی رابطه زناشوئی امکان پیدایش و بالیدن دارد و در غیر اینصورت یک علم و عرفان اشرافی است که جز در خدمت توجیهات شیطانی قرار نمی گیرد و پرورنده استکبار نفس می باشد و خادم برابرسازیهای عصر مدرنیزم!

۲۲۶- طبق تجربه تاریخی بشر می دانیم که ظلمانی ترین و پیچیده ترین و تشنج آفرین ترین قلمرو زندگی همانا رابطه آدم- حوائی است. پس علوم دینی و عرفان و علم توحیدی بایستی تمامیت همّ و غمّش را متوجه این نقطه کور و تاریک حیات بشر نماید و خانواده که مهد تولید تمدنهاست را از این ظلمات برهاند. ولی افسوس که تمام همّ و غمّ این علوم متوجه امور روبنائی و سطحی حیات اجتماعی و اقتصادی است و چون به امور باطنی روی می کند نیز به جستجوی توهمات و آرمانهای ظلمانی بشر است و از واقعیات حیات خانواده رویگردان است و گوئی این قلمرو سرّ مگو است که حتی ورود به آن معصیت دارد. در حالیکه معارف اهل بیت عصمت خلاف این معنا را نشان می دهد زیرا آنها از خصوصی ترین مسائل درون خانواده سخن گفته اند و حتی امور جنسی را بوضوح بیان کرده اند.

۲۲۷- و ما امروزه به اذن و فضل الهی این طلسم شیطانی را شکسته و نور توحید و قرآن را تا اعماق خانواده ها تابانیده و حقایق و اسرارش را بیان و عیان کرده ایم.

۲۲۸- بی تردید رسانیدن این حقایق و اسرار عرفانی و قدسی خانواده و رابطه زناشوئی به مردان و زنان و جوانان در جامعه موجب بیداری و بخودآئی و قیامت روح خواهد بود و کمترین خاصیت آن اینست که این سقوط آزاد خانواده در آغوش دجال تکنولوژی را متوقف می سازد. و امروزه خدمتی بزرگتر از این به جامعه بشری ممکن نیست و شکر و حمد خدای را که ما را لایق چنین خدمتی قرار داده و در این راه حمایت و هدایت فرموده است.

۲۲۹- جماع زناشوئی در صورتی تبدیل به قلمرو وحدت وجود و وصال روحانی و واقعه توحید عرفانی شده و منجر به لقای الهی می گردد که رابطه قلبی و فکری و عقیدتی و عقلانی هم بین آن دو برقرار شده باشد یعنی بالاتنه ها هم در رابطه ای همسو باشند و یکدیگر را دفع و نفی نکنند. و این شرایط اجر عمری تعامل معنوی و دیالوگ صمیمانه و صادقانه در همه امور مادی و معنوی زندگیست. و اهمیت و عظمت این واقعه وقتی بهتر درک می شود که بدانیم که زن

و شوهر در عین حال که تجسم نفس یکدیگرند مخالف و خصم ایمان همدیگر نیز هستند. پس رسیدن به رابطه ای همسو از هر حیث مادی و معنوی در رابطه زناشوئی از بزرگترین وقایع عرفانی در جهان است.

۲۳۰- نشان دادیم که کفر و عداوت و شیطنت رابطه زناشوئی حاصل اراده به سلطه آنها بر یکدیگر و به بندگی کشانیدنشان نسبت به یکدیگر است تا هرکسی خدای طرف مقابل باشد. و این اراده ای ضد ایمانی و ضد توحیدی و ظالمانه است. و اینکه چرا زن و شوهر دشمن ایمان یکدیگرند. پس رسیدن مشترک و متحد به پرستش خدای واحد و پیروی از رسول واحد در زناشوئی عالیترین اتفاق در نظام آفرینش است زیرا بمعنای صلح و اتحاد بین کفر و ایمان است زیرا زن و شوهر مظهر کفر یکدیگرند و لذا هر یک خصم ایمان و هدایت الهی در طرف مقابل می باشد.

۲۳۱- پس هرگاه که زن و شوهری به وحدت معنوی برسند قیامتی در کل جامعه بشری برپا می شود که بنیاد کفر بشر را زیر و رو می سازد. از این منظر است که رابطه ابراهیم و هاجر یا محمد و خدیجه و علی و فاطمه در تاریخ منجر به نقطه عطفی در تاریخ سرنوشت بشری شده و اسوه نجات و هدایت بشر گردیده است. و لذا اینان بانیان اهل بیت خدا بر روی زمین هستند. در این معنا تا توانی بیندیش!

۲۳۲- خانه کعبه که قبله همه خداپرستان روی زمین شده است بدلیل واقعه وحدت روحانی بین اعضای یک خانواده است یعنی بین ابراهیم و هاجر و اسماعیل! و این بنیاد اهل بیت الهی بشر است و لذا خانه خدا در قرآن خانه ناس هم خوانده شده است. و این معنای حقیقت "بیت" است و اهل بیت شدن!

۲۳۳- هرگاه دل و جان و روان زن و شوهری به وحدت و وصال روحانی برسد آنجا بیت الله است و خداوند از این رابطه دیدار شده و بر جهانیان رخ می نماید. و دین خدا جز برای وقوع چنین واقعه ای پدید نیامده است و این مغز هدف انبیای مرسل بوده است.

۲۳۴- و اینست که مسلمین بسوی خانه ای خدای را می پرستند که در آن خانه نخستین زن و شوهر و فرزند به وحدت کامل با یکدیگر رسیدند بر محور امر خدایشان! و اینست راز خانه خدا که خانه همدلی و وصال روحانی یک زن و شوهر و فرزند است.

۲۳۵- محال است که زن و شوهری بتوانند بر محور نفسانیت خودشان به وحدت و همدلی و وصال روح نائل آیند زیرا نفوسشان بطور طبیعی در انکار و عداوت با یکدیگر قرار دارد و لذا خصم ایمان یکدیگرند بقول الهی! پس بایستی در ارادت و اطاعت صادقانه از امام و رسولی زنده باشند در غیر اینصورت خصم یکدیگرند و بر یکدیگر حرامند زیرا رابطه شان قلمرو حضور اجنه و شیاطین و خناسان می شود.

۲۳۶- بمیزانی که زن و شوهر و فرزندی اسرار نهان خود را صادقانه در میان می نهند و با یکدیگر در هر امری صمیمانه گفتگو می کنند لایق وصال روحانی و اهل بیت الهی می شوند: چون سه نفر راز در میان نهند چهارمی خداست و با آنها در هر کجا هست... - قرآن کریم-

۲۳۷- ولی بمیزانی که زن و شوهر در سودای ریاست و سلطه بر یکدیگرند تا خدای همدیگر باشند امکان صداقت و صمیمیت و همدلی و وحدت روحانی محال است و توان کمترین راز دل گوئی و گفتگو را ندارند و کار به دعوا و عداوت می کشد.

۲۳۸- و مخوفترین نوع سلطه گری و به بندگی کشیدن یکدیگر در رابطه زناشوئی در لباس دین و شریعت رخ می دهد تا آنجا که یکدیگر را تکفیر می کنند و فتوای قتل یکدیگر را صادر می کنند. همانطور که در جوامع اسلامی نیز شاهد چنین فاجعه مرگباری بین فرقه ها و قبایل هستیم که بازتاب آن جریانی است که در درون خانواده ها و نژادها می گذرد.

۲۳۹- فرد یا خانواده ای که براستی نیّت تقوا و هدایت داشته باشد خداوند آنها را بسوی امامی زنده رهنمون می سازد طبق وعده الهی!

۲۴۰- آنگاه که سلطه و استکبار در لباس دین پنهان شود عین شیطان است همانطور که ابلیس هم براساس دین مداری و عبادت به خدایش به جدال و انکار برخاست.

۲۴۱- بمیزانی که زن و شوهر به تعامل و گفتگوئی صادقانه در همه امور می پردازند و قصد همسوئی و وحدت دارند در دین خدا هدایت می شوند و لایق اهل بیت شدن هستند وگرنه همه از خانه گریزان و تارومار می گردند و در بازار به دام می افتند و هلاک می شوند.

۲۴۲- رابطه جنسی که مبنائی الهی، ایمانی و عرفانی نداشته باشد فقط قلمرو بذرافشانی شیطان است و خناسان را در خود می پرورد و پروار می کند و زن و شوهر را بجان هم می اندازد.

۲۴۳- رابطه جنسی قلمرو معراج روحانی زن و شوهر است فی ذاته! این قلمرو مقدستر از سجاده نماز و حتی مراسم حج است زیرا خداوند از این رابطه درک و شهود می شود و روح طرفین در این رابطه تزکیه و تطهیر می گردد و آماده عبودیت و پرستش خدایش می گردد اگر اهل تقوا و معرفت باشند. و در غیر اینصورت این رابطه قلمرو سقوط در آغوش شیطان است. همانطور که واقعه صلوة هم چنین است: رابطه جنسی صلوة روح است بر خدا یا شیطان!

۲۴۴- برای اهل تقوا و معرفت رابطه جنسی زلالترین آئینه خودشناسی و شیطان شناسی و خداشناسی است.

۲۴۵- اینک بهتر درمی یابیم که چرا عشق به جنس مخالف بزرگترین حادثه زندگی هر انسانی است که تا قیامت با وی می ماند زیرا ذات جاودانه هر انسانی در این رابطه متجلی و ظاهر می گردد. این خدائی ترین رابطه انسان در زندگیست. پس مکر و بازی و تجارت با این رابطه نیز نابخشودنی ترین خطاهاست که عوارض و زیانش هم تا قیامت باقی می ماند.

۲۴۶- در هفت زمین و آسمان اتفاقی بزرگتر و مهمتر از ازدواج و زناشوئی نیست. و افسوس از آدمی که چه معامله حقیر و مهلکی با خود می کند و چه ارزان خود را می فروشد.

۲۴۷- یکی از واضحترین نشانه کفر و جهل حاکم بر جهان بشری حتی در عصر مدرنیزم که عصر پورنوگرافیزم و زنای مفتخرانه است اینست که در همه فرهنگها و مذاهب روی زمین رابطه جنسی بین زن و شوهر یک پدیده ضدارزشی، ضد دینی و حتی شیطانی ارزیابی می شود که این تناقض در عصر جدید بیانگر نفاق و شقاقی بزرگ در بطن زناشوئی و خانواده در سراسر جهان است. که البته این تناقض عظیم بیانگر راز نهانی در ماهیت زناشوئی هاست و آن اینکه اکثریت رابطه زناشوئی دارای ماهیت زنائی است یعنی زنای باطنی. هرچند که این نگاه منفی به رابطه جنسی در خانواده در میان مسلمانان کمتر از جهان بودائی و مسیحی است. و در مجموعه آثار ماست که این باور و تابوی شیطانی در هم شکسته است و بلکه تبدیل به مقدسترین پدیده دینی و روحانی گشته است.

۲۴۸- همانطور که نشان دادیم رابطه جنسی قلمرو تعامل و تبادل دو روح است به شرط اینکه رابطه قلبی بین طرفین پیشاپیش برقرار شده باشد یعنی رابطه ایمانی. زیرا طبق کلام الهی قلوب انسانها جز به نور ایمان زنده نمی شود پس قلوب غیر مؤمنین اصلاً حیاتی ندارد که بخواهد حجله گاه وصال دو روح باشد. و لذا رابطه جنسی در میان کافران و غیرمؤمنان طبعاً رابطه ای ناپاک و خناسی می شود زیرا هیچ ارتباط بالاتنه ای و معنوی در میان نیست که این رابطه را روشن سازد و هر رابطه ظلمانی قلمرو رسوخ شیاطین است شیاطین انسی و جنی. و اینست که چنین زن و شوهرهائی فقط بدلیل نیاز جنسی در رختخواب آشتی می کنند که این آشتی موقت در پایان رابطه منجر به عداوتی شدیدتر می شود

بدلیل حضور خناسان رابطه. و اینگونه است که رابطه زناشوئی به سردی و طلاق عاطفی می گراید که زمینه طلاق فیزیکی را مهیا می سازد که اگر ممکن نگردد زمینه هر خیانتی می شود.

۲۴۹- همانطور که ازدواج حتّی برای کافرترین افراد و جوامع بشری تنها عملی است که علیرغم میلشان پای خدا و مذهب را به میان می آورند که این واقعیت جهانی دال بر حقیقتی فطری است که اجازه نمی دهد هیچ ازدواجی بی نام خدا و عهدی الهی رسمیت یابد بگونه ای که حتی خود زن و شوهر هم بدون این مراسم احساس زناشوئی نمی کنند و خود را محرم یکدیگر نمی دانند. پس براستی ازدواج که تماماً بر عنصر رابطه جنسی بنا شده، الهی ترین اتفاق در سرنوشت انسان است که هیچ کس را توان انکار این حقیقت نیست. حتی جوامع کمونیستی نیز بالاخره نتوانستند مراسم دینی را از ازدواج بکلی حذف کنند.

۲۵۰- پس رابطه جنسی بعنوان تنها ستون مشترک زندگی زناشوئی بایستی کانون همه ارزشهای دینی و اخلاقی باشد و کل سرمایه گذاری معنوی طرفین را بر محور خود متمرکز سازد. آیا براستی اینگونه است؟ و بلکه این موضوع محور همه دروغها و مکرها و رذالتها و بازیهای زناشوئی است و اینست کوره جهنم زندگی خانوادگی.

۲۵۱- برای یک انسان مؤمن و اهل معرفت ورود به رابطه جنسی به مثابه حضور به درگاه خداوند است. پس بایستی کمال تقوا و صداقت و حرمت و عزّت در این رابطه به میدان آید که این میدان ازدواج دو روح است از درب تن. زیرا تن آدمی تنها کالبد روحانی در جهان است. پس کسی که در این رابطه دارای تقوا و صداقت و ذکر و اعتماد و اتحادی نباشد در سایر جنبه های زندگی خانوادگیش ناکام و کافر است.

۲۵۲- قداست رابطه جنسی و حریم جنسی در کتاب خدا بقدری آشکار است که خداوند در هیچ موردی اینگونه با قطعیت حکم صادر نفرموده است. مثلاً می فرماید که هرگز اجازه نمی دهد که مؤمنی با کافری ازدواج کند و انسان پاکی با زناکار. زیرا اوست که برای هرکسی همسری قرار می دهد. پس او خود مستقیماً در این حریم دخالت می فرماید و اینست که در همه فرهنگها ازدواج را یک قسمت الهی و ازلی می دانند که این درست است چرا که بندرت کسی می تواند کفر و ایمان دیگران را ارزیابی کند. همچنین حکم فرموده که زن و شوهر اتاق خواب خود را از سائر اعضای خانواده جدا کنند و فرزندان بالغ را به آن راه ندهند. و همانطور که قبلاً نشان داده ایم مرز حجاب و عفاف پیش از آنکه مربوط به زن و مرد باشد معطوف به کفر و ایمان است یعنی بطور کلی کافران بر مؤمنان نامحرم تلقی می شوند که آیه حجاب هم آشکارا به این امر اشاره دارد که: "حجابهای خود را رعایت کنید تا کافران بر شما راه نیابند." قرآن- پس زن و مرد کافر برای یک زن مؤمنه نامحرمند حتی اگر از وابستگان نزدیک باشند. و درست به همین دلیل به زنان و مردان نو ایمان امر به هجرت شده است تا به مؤمنان بپیوندند و با مؤمنان ازدواج کنند. و می دانیم که مسئله ایمان امری بنیادی تر و فراتر از مذاهب رسمی است یعنی ممکن است مسلمانی کافر باشد و یک مسیحی هم مؤمن.

۲۵۳- نیاز به رابطه جنسی برای زنان بسیار عمیق تر و قلبی تر از مردان است یعنی مردان می توانند با ارگازم شهوانی خود موقتاً نیازشان را برطرف سازند ولی زنان تا به یک حداقل وصال قلبی نرسند کمترین رضایت جنسی نخواهند داشت. بنابراین ارگازم جنسی برای زن یک نیاز ثانوی و مستحبی تلقی می شود. در حقیقت زن در این رابطه نیازمند دریافت روح و ولایت مردش می باشد پس اگر مردش دارای این قابلیت نباشد زن در قحطی جنسی و عاطفی قرار می گیرد و به سمت افسردگی و یا فحشا می رود. هرچند که به لحاظ تعدد ارتباط جنسی هیچ کمبودی نداشته باشد. پس آنچه که ولایت زناشوئی نامیده می شود اساساً در این رابطه امکان تحقق دارد.

۲۵۴- پس اگر نیاز جنسی زن بسیار عمیق تر از مرد است پس منطقی است که زن هم از این بابت به همسرش رجوع نماید و تکبر نورزد که چنین تکبری سرنوشت او را تباه می سازد و اتفاقاً مؤمنانه ترین رابطه جنسی حاصل رجوع زن به مرد است زیرا زن از این طریق به جهاد اکبر نائل می شود یعنی نبرد بر علیه اراده به پرستیده شدن که منشأ کفر

اوست. پس ناز و انکار و عدم تمکین و تعامل جنسی زن با شوهرش اساس تمامیت کفر و شیطنت و افسردگی و فحشای باطنی اوست که عاقبتی فجیع به بار می آورد.

۲۵۵- حتی از منظر مصالح زندگی زناشوئی و شوهرداری هم برای زن حماقتی بزرگتر از ناز و تمارض در رابطه جنسی با شوهر نیست که به سرعت شوهر را از خانه فراری می دهد و به فحشاء می کشاند و آنگاه نوبت خود اوست بخصوص امروزه که اکثر مردان، بچه ننه و زن صفت هستند که خود برای زنانشان ناز می کنند و زنان خود را به جای مادران خود قرار می دهند.

۲۵۶- زنی که نیاز جنسی خود به همسرش را انکار می کند در حقیقت عورتش را تبدیل به حربه ای نموده تا شوهرش را تحقیر کند و بی نیازی دروغین خود را به او اثبات نماید که چنین زنی تا ابد در پایین تنه خود محبوس می ماند و دامگه شیطان می شود که این مسئله رایجترین کفر و استکبار شیطانی زن در جهان است که علت همه امراض زنانگی اوست. در حقیقت چنین زنی هرگز نمی خواهد از پایین تنه خود بالاتر رفته و رابطه ای معنوی و روحانی با شوهرش برقرار کند. چنین زنی بتدریج دچار افسردگی و دلمردگی شده و اسوه شقاوت می گردد و امکان مادریت را بر خود حرام می کند و فقط بلعنده فرزندان خویش است. چنین زنی بتدریج دروغ و ریای خودش را نیز باور کرده و لذا خود را فرشته ایثار نسبت به همسر و فرزندان می داند از بابت اینکه با شوهرش خوابیده و فرزندانش را زائیده است. چنین زنی تجسم شیطان می شود که تمام وجودش کینه و انزجار از همسر و فرزندان است که چرا ایثارش را درک نکرده و او را به جای خدا نپرستیده اند. چنین زنانی در خانواده ها و جوامع مذهبی تر فراوانترند بدلیل همان خرافه ای که ذکرش رفت که رابطه جنسی را زشت و شیطانی می دانند و لذا در این رابطه به تسخیر شیطان درمی آیند و این هم منطقی است و هم عادلانه. همه زنان وسواسی و آلرژیک و افسرده از این جماعتند.

۲۵۷- امروزه شاهد پیدایش نسلی هستیم که دخترانش در خیابانها و اینترنت در جستجوی شوهرند و هیچ مردی نمی یابند الا بچه ننه هائی که فقط طالب دخترانی جوان و شاغل و پولدارند که جای خالی مادران پیرشان را پر کنند. اینست که چه بسا ازدواجهائی که شب عروسی به طلاق می انجامد و دخترانی که هنوز تماماً فطرت زنانگی را از دست نداده و عقیم و مردخوار نشده اند ترجیح می دهند که پنهان یا آشکار همسر دوم و سوم مردانی از نسل قبل باشند که هنوز مردانگی را از دست نداده اند. این فاجعه جهانی را می توان به نوعی عدالت تاریخی در روابط زناشوئی تعبیر نمود در قبال هزاران سال ناز و تکبر و انکار و خودپرستی زنانه از یکسو و استکبار و قلدری و ظلم مردانه از سوی دیگر! که این وارونگی و ذلّت و تباهی دوجانبه در روابط زن و مرد در آخرالزمان پاسخ به هزاران سال ظلم زناشوئی در گذشته تاریخ است. در اینجا سؤال اینست که این چه عدالتی است که نسل جدید بایستی به پای مظالم اجداد خود قربانی شود؟ پاسخ ما همانست که بارها گفته ایم که تنها کسانیکه پا بر نژادپرستی خود گذاشته و از قلمرو پرستش سنت آباء و اجدادی خارج می شوند و به نور تقوا و معرفت به خود می آیند و حق آخرالزمان را ادا می کنند از این فاجعه مدرن مصون می مانند و دیگر وارث تاریخ نیستند بلکه خود بانی خلق جدید انسانی می شوند. که راه و رسم این خروج و نجات و معارفِ مربوط به آن در مجموعه آثار ما مهیاست. انسان نژادپرست خواه ناخواه وارث نژاد خویش است و در آخرالزمان که قیامت نژادهاست بایستی در حساب نژاد خود شریک باشد و از آن راه رهائی ندارد. یعنی دختر و پسری که هنوز در جستجوی سلطه و پرستش خویش هستند در این عدالت تاریخی مافات پس می دهند.

۲۵۸- آیا براستی وظایف و رسالت یک زن خانه دار مسلمان در خانه چیست؟ بهرحال می دانیم که حکم الهی از برای زنان مؤمنه استقرار در خانه است. ولی این استقرار در جریان عمل چگونه ممکن می شود؟ یک زن مسلمان خانه دار که تصمیم به استقرار در خانه دارد ساعات و اوقات روزمره اش را چگونه سپری می کند. این مهمترین معضله همه زنان خانه دار است که عموماً در تعامل و مدیریت سازنده و مؤمنانه با این امر عظیم درمی مانند و دچار بحران روانی می شوند. برخی در خانه افسرده و دلمرده می شوند و برخی در همین خانه به انواع مفاسد اخلاقی دچار می گردند و برخی بالاخره از خانه می گریزند به بهانه های متفاوت شرعی و اقتصادی و علمی و هنری وو... .

۲۵۹- استقرار باطنی و مؤمنانه در خانه که با عزّت و لذّت و سلامت و شکر باشد و موجب رشد و تعالی زن گردد واقعه ای بس بزرگ و کمیاب است.

۲۶۰- قرآن کریم زنان مؤمنه ای را که امر به استقرار در خانه می نماید تا پاک شوند و اهل بیت گردند به ذکر و تعلیم حکمت الهی در خانه دعوت می کند. یعنی فقط بقدرت معرفت نفس و خداشناسی باطنی و تربیت حکیمانه نفس چنین مقامی از زن در خانه حاصل می آید.

۲۶۱- طبق قول الهی زن و مرد مسلمانی که ازدواج می کنند و خلق جدیدی را به نام خدا بنا می سازند مشمول رأفت و رحمت و نزول مستمر اذکار رحمانی خداوند در خانه می شوند که فقط با رعایت موازین الهی در خانه از آن برخوردار می گردند همانگونه که در سوره احزاب ذکرش رفت یعنی رعایت تقوا و عفاف و اقامه صلوة و زکوة و تعلیم و تربیت عرفانی به ذکر و حکمت الهی!

۲۶۲- بخصوص امروزه که عفت و عصمت خانواده حتی در درون چهاردیواری خانه ها هم از سیطره و رسوخ شیطان آریل مصون نیست و شیاطین بطور مستقیم و غیرمستقیم از طریق ابزارهای ارتباطی و امواج ماهواره ای در خانه ها فرو می ریزند بدون ذکر و حکمت و مراقبه عرفانی نفس امکان استقرار مؤمنانه و با عصمت در خانه وجود ندارد زیرا عصمت باطنی زن از طریق این ارتباطات غارت می شود.

۲۶۳- پس پر واضح است که یک زن و شوهر مسلمان برای حفظ ایمان و عصمت و سعادت دنیوی و اخروی خود بایستی همّتی عظیم طلب کنند و دارای عزمی الهی باشند و بر این امر بزرگ الهی خود آگاهی و نظارتی مدام داشته باشند و آن را متّحدانه و خردمندانه مدیریت کنند وگرنه در اندک مدتی همه شرافتهای این زندگی به باد می رود و خانواده تحت فرمان شیطان درمی آید و هر دو را بنده خود می سازد. حداقل شرط لازم برای این همّت عظیم همانا استقرار ولایت زناشوئی بطور متقابل است به این معنا که زن با ایمان و اعتماد به مردش در امور ظاهری و دنیوی صادقانه تبعیت کند و مرد هم متعهدانه دنیای زن را بر عهده گیرد و در این تعهد با تلاش تمام متوکل به خداوند باشد و هیچ حرامی را بر زندگی وارد نکند و فقط در اینصورت است که ایمان و تقوای الهی در زن و شوهر تبدیل به هویت واحد الهی آنها می شود و در این سمت توأمان رشد و تعالی می یابند.

۲۶۴- علاوه بر مسائل مذکور یکی از مهمترین مسائل بحران زا و فتنه آفرین برای بشر مدرن مسئله تورم زمان است که همان زمان اضافی و آزاد شده در زندگی تکنولوژیکی می باشد که فتنه این ربای دهری برای زنان صد چندان است همانطور که در فرهنگ عامه بشری معروف است که برای زن چیزی مخربتر از بی کاری نیست که بزرگترین مدخل شیطان است و این مهمترین مسئله زنان خانه دار در عصر جدید است و اگر فقط از همین منظر به مشکلات زنان خانه دار نظر کنیم منشأ همه این مشکلات را بیکاری زن در خانه می یابیم که یا او را در درون خانه به جنون می کشاند و یا او را از خانه به بیرون می برد. که مثبت ترین روش فائق آمدن بر این بیکاری برای زنان خانه دار ابتلای مالیخولیائی به فرزندان است که فرزندان خود را در خانه ملعبه بولهوسی های خود می کنند و از آنها یک بچه جنّی می سازند و نام این فساد عظیم را بچه داری و تربیت بچه می نامند که ظاهراً مشروع تر از بولهوسی های دیگر است ولی در حقیقت مخربترین آنهاست. چنین زنانی کل اراده و شخصیت بچه را بلعیده و وقت اضافی خود را بدینگونه در بچه می کشند. امروزه شاهد پیدایش نسلی از این بچه های روانی در خانواده هائی هستیم که دارای زنانی مسلمان و خانه دارند. چنین بچه هائی بزودی تبدیل به بزرگترین عذاب روح والدین خود می شوند. این بچه ها قربانی بیکاری و بی عاری مادران خویشند و مادرانی که این رابطه شیطانی با بچه را عشق می پندارند. بسیاری از این مادران به جائی می رسند که آرزوی مرگ این فرزندان را می کنند و این فرزندان به محض رسیدن به سن بلوغ به سرعت از خانه فراری می شوند تا روح خود را از اسارت این مادران نجات دهند ولی یک شبه در جامعه به دام می افتند.

۲۶۵- امروزه یک زن خانه دار و کاردان همه کارهای خانه اش را به کمک ابزارهای صنعتی در عرض دو ساعت انجام می دهد و بدینگونه مابقی روزش دچار تورم می شود که اگر بواسطه اشتغالی مفید و سازنده جبران نشود آرام و قرار را از زن سلب می کند و بالاخره او را به بهانه اشتغال و کمک هزینه خانواده یا ادامه تحصیل و انگیزه های بی بنیاد هنری به بازار می کشاند و به باد می دهد.

۲۶۶- بی تردید بهترین معلم و مربی بچه تا قبل از سن بلوغش مادر اوست ولی نه آن مادری که از سر بیکاری و بی عاری بچه اش را به مصرف می رساند و اسباب بازی خود می سازد و لذا شاهدیم که چه بسا به لحاظ شخصیتی زنان شاغل بیرون از خانه اکثراً کم مرضتر از زنان خانه دارند و همچنین بچه های مهدکودکی آنها هم کم مرضتر از بچه های خانگی هستند که مزبله نفس مادران خود گشته اند. و بدینگونه بهتر درک می کنیم که مناقشه فرهنگی و تربیتی بین این دو نظریه چه جدال بی پایان و بی پاسخی است که آیا زن خانه دار بهتر است یا زن شاغل بیرون از خانه؟ و همچنین آیا بچه مهدکودکی سالمتر است یا بچه خانگی؟ در اینجا دعوا بین بد و بدتر است و براستی معلوم نیست که کدام یک بدتر است تا زمانیکه حقیقت بحران عصر جدید خردمندانه و مؤمنانه شناخته نشود.

۲۶۷- مسئله اینست که اصلاً آیا زن با چه نیت بنیادی و بلندمدتی بین این دو گزینه انتخاب می کند. انتخاب بین هویت خانگی و هویت بازاری! همانطور که اصلاً به چه نیتی بسوی ادامه تحصیل می رود و نیز به چه نیتی ازدواج می کند و به چه نیتی بچه دار می شود و.... . آیا هدف از ادامه تحصیل دانشگاهی یا ازدواج، رهائی از تعهدات و قید و بندهای اخلاقی در خانواده پدری است؟ آیا مقصود از ادامه تحصیلات عالیه همانا تور کردن شوهریست که بتواند بر وی مسلط گردد و سلطنت کند؟ و آیا هدف از بچه دار شدن یا نشدن اینست که از جانب شوهر پرستش بیشتری کسب کند؟ و آیا قصدش از خانه داری و در خانه ماندن اینست که فرزندش را بطور شش دانگ تصاحب نماید و وارث خودش سازد و دست شوهرش را کوتاه کند؟ و آیا هدف از اشتغال بیرون از خانه و کسب درآمد اینست که ولایت شوهرش را نپذیرد و بلکه بر شوهرش ولایت داشته باشد؟ و آیا هدف از ازدواج بستن دهان اطرافیان است؟ و یا هدف از ازدواج فرار از سلطه و تحقیر مادر و انتقام گرفتن از اوست زیرا بسیاری از مادران نامادر، دختران خود را هووی خود قرار می دهند و لذا در خانه مجال هیچ نوع بالندگی و احساس وجود به دختر خود نمی دهند و مستمراً کارهایش را تحقیر می کنند و بدینگونه خود احساس وجود می نمایند. همان مادرانی که شوهر را از حیات معنوی خانه طرد کرده اند و دختران خود را نیز مزاحم و هوو می یابند. مگر اینکه به بندگی و پرستش خود بکشانند که معمولاً اکثر دختران تن به این امر نمی دهند ولی پسران می دهند همان پسرانی که بزودی تبدیل به غول بچه ننه هائی زن صفت می شوند که همه این انگیزه ها و مقاصد شیطانی و بیمار دال بر فقدان حداقل ایمان و تقوای الهی در خانواده است هرچند که همگی نمازخوان باشند و شریعت را هم تبدیل به حربهٔ ستم کرده باشند. و اینست که با وجود دین و دینداری در خانه بدون حکمت و عرفان نفس و جهاد اکبر در خانه امکان برپائی یک خانواده رحمانی وجود ندارد. و اینست که شاهد خانواده هائی هستیم که در آن همه در سکوت آرزوی نابودی یکدیگر را می کنند و از این آرزوی شیطانی هم رهائی ندارند. اینها اسرار مگوی پنهان در بطن خانواده هاست که بالاخره در عصر آخرالزمان در جائی منفجر می شوند و همه اهل خود را تارومار می سازند.

۲۶۸- پس مسئله اینست که اصلاً صورت مسئله پدیده ازدواج غلط است. پس مسئله غلط هرگز پاسخی درست نخواهد داشت یعنی انگیزه های گوناگون ازدواج و زناشوئی بر خطا و ستم است و لذا به خطا و ستمی بزرگتر منجر می شود. که این خطاها و ستمها در جوامع جهان سوم و بخصوص جهان اسلام به مراتب پیچیده تر و هولناکتر است زیرا هنوز با بسیاری از مفاهیم سنتی و مذهبی عجین است که هرگز حقیقتشان را هم درک نکرده است و اصلاً به مرور تاریخ این مفاهیم وارونه گشته اند و اینک این ارزشهای وارونه که لباس قدسی بر تن دارند در دوزخ تکنولوژیزم و برابری ها محکوم به نابودی هستند که این نابودی در تن و جان انسانها عمل می کند و لذا انسانها مهلکه این ویرانی ها گشته اند. وصف ماجراهای خانواده های آخرالزمانی در جهان اسلام چیزی بسیار تلختر از تراژدیهای افسانه ای است که اسرارش امروزه جز در آثار ما عیان نگشته است تا شاید یکی به خود آید و خانواده اش را برهاند.

۲۶۹- پس تا زمانیکه صورت مسئله ازدواج و زناشوئی بر خطا و فریب و ستم استوار است نهایتاً فرقی نمی کند که زنی خانه دار باشد یا بازاری. این یکی در درون خانه ای روحش را به شیطان فروخته و خانه را تبدیل به دیوانه خانه کرده است که خودش سردسته دیوانگان است و آن دیگری مستقیماً با شیاطین بازار همزیستی می کند و خانه از برایش همچون یک هتل است. با این تفاوت که شاید این زنان بازاری که مستقیماً با شیاطین دست و پنجه نرم می کنند انرژی شیطانی نفسشان کاهش یافته و بواسطه عذابها شاید گوش شنوای بهتری برای حقیقت داشته باشند زیرا به انتهای جهنم رسیده اند و امید دیگری در این جهنم ندارند ولی اکثر این نوع زنان خانه دار هنوز در این آرمان شیطانی به حسرت و عزا نشسته که چرا کسی در این خانه قدرشان را نمی داند شاید در بازار کسی پیدا شود که قدرشان را بشناسد و آنها را بپرستد. که این نوع زنان به کمترین بهانه ای به دام مردان هرزه افتاده و از دست می روند.

۲۷۰- با توجه به این صورت مسئله نادرست ازدواج، دیگر تفاوتی هم بین ازدواج سنتی یا مدرن وجود ندارد که دختر یا پسری از کدام راه همسر گزیند از راه خانواده یا جامعه.

۲۷۱- نخست باید درک کرد که بنیاد هر ازدواجی در اراده به خروج از نژاد خویشتن استوار است و بمیزانی که چنین اراده ای در دختر یا پسری فعال است ازدواجی مختارانه و مطمئن تر دارد و بار مسئولیت بیشتری از این امر مقدس را به دوش می کشد و تجربه زناشوئی خلاقتری هم خواهد داشت که موجب رشدش خواهد بود. چنین کسانی زودتر هم ازدواج می کنند چون دارای اراده انتخاب هستند که اراده به خلق جدید است. ولی دختر و پسرهائی که نژادپرست تر هستند و به اصطلاح بچه ننه به بار آمدند در عرصه ازدواج و انتخاب همسر منفعل می گردند مگر اینکه خانواده انتخاب کند و مُهر تضمین و تأیید بر این گزینه بزند تا این دختر یا پسر شهامت ازدواج کردن بیابد و همسر را بپذیرد. ولی از آنجا که امروزه دیگر بندرت خانواده ها چنین تضمینی در انتخاب همسر به فرزندان خود می دهند لذا شاهد پیدایش نسلی هستیم که در جامعه و بازار آزاد به دام می افتند و انتخاب می شوند و خانواده ها هم باطناً از این امر شادمانند زیرا هیچ بار مسئولیت مادی و معنوی برای آنها پدید نمی آورد.

۲۷۲- امروزه بدلیل زیاده طلبی های فزاینده بشر به وسوسه های تکنولوژیکی، نژادپرستی مستمراً پرهزینه تر شده و برای خانواده ها غیرقابل تحمل است و لذا نسل غول بچه ننه ها محکوم به بی همسری می شود زیرا اراده انتخاب را ندارد که بدون حمایت خانواده همسر گزیند و لذا جهت ارضای غریزه جنسی در مفاسد بازار تباه می گردد. و لذا شاهد پیدایش نسل پیربچه ننه ها هستیم که در عین حال به انواع امراض و مفاسد جنسی و اخلاقی مبتلایند و هنوز از نزد خانواده خود ارتزاق می شوند که اگر شغل و درآمدی هم داشته باشند صرف بازیهایشان می شود بازیهای پرهزینه دوران پیری.

۲۷۳- نسل غول بچه ننه ها که اسوه های تمام عیار نژادپرستی در آخرالزمان هستند بهترین طعمه های بازار پورنوگرافیزم حاکم در بازارند چرا که این نسل مخلوق تمام عیار خودپرستی جنسی مادرانند یعنی فرزندان عورت هستند و عورت پرستی. پس این نسلی شیطان زده و شیطان پرست است که از هر اراده انسانی و هویت معنوی بیزار است پس چگونه توانائی انتخاب همسر داشته باشد. فقط توانائی انتخاب یک قطعه پورنو را دارد آنهم برای اندک مدتی. و این همان نسلی است که تمدن تکنولوژیکی آینده را رهبری می کند بسوی جهنم انهدام بشری.

۲۷۴- و اما امروزه که اکثر ازدواجها براساس روابط مشروع یا نامشروع قبل از ازدواج (دوست پسر و دوست دختر) بنا می شود دارای خیر و شری ویژه است خیرش اینست که بازی عشق و پرستش قبل از تشکیل رسمی خانواده تجربه شده و پوچ می گردد و لذا این بازی بندرت دوباره در زندگی زناشوئی مجال بالندگی دارد و اساس شیطنت و نژادپرستی است. ولی شرش اینست که کسانیکه چنین تجربه تلخی را پشت سر دارند پس از آن ازدواج را فقط بر منافع اقتصادی و مادی محض بنا می گذارند و لذا یک خانواده سیاسی را پی ریزی می کنند که با موازین حاکم بر جامعه مدرن ادامه می

یابد و طبعاً چنین خانواده ای همچون خانه عنکبوت است که هیچ دلی در آن نیست زیرا قبلاً خرج شده است و چه بسا لاک و مهر گردیده است.

۲۷۵- همه فجایع مذکور در یک کلام به این دلیل است که زن و شوهر بجای پرستش متّحد خدای واحد و اطاعت از رسولش برای همدیگر نقش خدا را ایفا می کنند و چون این نقش رسوا گردید آنگاه به جان فرزندان خود می افتند که برای آنها خدائی کنند و مسئله این نیست که زن و شوهری در زندگی نام خدا را بر زبان آورند و نماز و روزه ای برگزار کنند مسئله اینست که آیا ایمان و معرفت آخرالزمانی در خود و زندگی زناشوئی و حیات اجتماعی دارند یا ندارند. زیرا امروزه دیگر اعتقادات موروثی قوّت و حیاتی ندارد که در مقابل قهاریت تکنولوژی و مدرنیزم دوام آورد الّا در مراسمهای نمایشی.

۲۷۶- و اما ازدواجهائی که حاصل روابط نامشروع قبل از ازدواج هستند که به نظر می رسد موفق ترین نوع ازدواج مدرن باشند دارای یک ضایعه و اختلال پنهان در رابطه زناشوئی هستند که چه بسا تا آخر عمر دوام می آورد و لذا هرگز امکان پیوند معنوی به این زندگی نمی دهد. و آن بدگمانی و بی اعتمادی این دو به همدیگر است. با این نجوای منطقی که کسی که با غیر همسر رسمی خود می خوابد پس می تواند هر زمان چنین کاری را مرتکب شود و خیانت کند. که در این مسئله یکبار دگر به حقانیت و وجوب سوگند و تعهد الهی در امر زناشوئی پی می بریم که مسئله ای اساسی تر از قرارداد و قانون و ثبت ازدواج است و نیز امری فطری است که در ورای کفر و ایمان قرار دارد که وجدانها را مخاطب قرار می دهد و تا خداوند نخواهد دو دل با هم قرار نمی گیرند و به هم اعتماد نمی کنند. این مسئله نشان می دهد که تا چه حدی حتی سطحی ترین مسائل شرعی ریشه در فطرت و وجدان آدمی دارند که حتی یک کافر کمونیست و نیهیلیست هم از آن رهائی ندارد. و اینکه تا چه حدّی حضور شاهدان در امر ازدواج نقشی حیاتی در زندگی آینده زناشوئی ایفا می کند. و نیز اینکه تا چه حدّی رضایت و حضور والدین و خانواده در این امر تأثیر می نهند از برای کسانیکه بنیاد فرهنگ و باورهایشان نژادی و تاریخی است و نه ایمانی و عرفانی.

۲۷۷- پدیده بچه ننه در همه جای تاریخ وجود داشته است زیرا مخلوق زناشوئی فاقد ولایت است که در حقیقت به لحاظ معنای انسانی بی پدر و مادر است که در زیر بوته شیطان پرورش یافته است و از ولایت پدریت و مادریت محروم مانده است زیرا وقتی زن و شوهری در تعهد باطنی و روحی با یکدیگر نباشند در حقیقت برای فرزند خود هم پدر و مادر نمی شوند و چنین فرزندی از رابطه والدین خود تربیت و هویت نیافته است. و اگر چنین مولودی را بچه ننه می نامیم و نه بچه بابا، به این دلیل است که در چنین وضعیتی مرد از خانه طرد می شود (به لحاظ معنا) و خود به خود بچه به چنگال زنی متکبر و یاغی و قحطی زده و شقی می افتد که می خواهد بچه اش را به جبران شوهری که نتوانسته ببلعد و پرستنده خود کند به گروگان بگیرد و از این طریق شوهرش را قصاص کند. ولی در عصر جدید، تکنولوژی بعنوان القارعه بر چنین رابطه ای نژادپرستانه فرود آمده و تقریباً همه زن و شوهرهای خودپرست را در هم کوبیده و شرایط را برای پیدایش یک جامعه بچه ننه فراهم کرده است و چه بسا زنانی که فقط بقصد بچه دار شدن ازدواج می کنند و پس از زایمان بچه شان را می ربایند و می گریزند تا از آن خود کنند. در حقیقت آن ولایت قهار زناشوئی که به جبر در دوران قبل بر خانواده ها حاکم بود امروزه دیگر به یاری تکنولوژی نه امکان بقاء دارد و نه به آن نیازی است. در حقیقت القارعه نازل شده تا بنیاد زناشوئی خودپرستانه را براندازد که بشر بین نابودی و حق پرستی انتخاب کند. پس باید گفت این نسل بچه ننه بالقوه به دلیل فقدان سیطره نژاد در جانش بیش از هر زمانی مستعد حق پرستی و خداجوئی است که برای نجات از این قحطی وجودی و بی هویتی بایستی با شیطان نفس خود به نبرد برخیزد و این نیازمند عرفان نفس است و خودآگاهی تاریخی بر ماهیت بی هویتی خود.

۲۷۸- بنده در طول عمر معنوی خود دهها تن از این دختران و پسران بچه ننه را یاری نموده و تحت الشعاع نور عرفان نفس بسوی تشکیل خانواده مستقل و بدون سلطه نژاد سوق داده ام و سالها تحت تعلیم و تربیت عرفانی هدایتشان نموده ام که با همه مخاطرات و تهدیدهائی که از سمت جامعه و خانواده هایشان متوجه من بوده این رسالت

عرفانی را به ثمر رسانیده و شاهد رشد و جهش معجزه آسائی در این افراد بوده ام. و بوضوح شاهد بوده ام که چگونه این غول بچه ننه های دیوانه و مخرب با اندک بیداری وجدان و معرفت نفس سرنوشت خود را دگرگون ساخته اند که یکی دیگر از برکات معجزه آسا و ماندگار این تجربه این بوده که عرفان نفسی بر مبنای این نسل و به احساسات و منطق آنان پدید آوردم تا نور بیداری و نجات آینده خودشان و کل جامعه آخرالزمان باشد.

۲۷۹- پس باید گفت که نسل غول بچه ننه ها که از یک منظر تباه شده ترین و نابودگرترین نسل بشر در تاریخ است بالقوه حق طلب ترین و هستی جوترین نسل هاست. به بیان دیگر هر طبقه ای از دوزخ در بطن خود رحمتی از پروردگارش را نهفته دارد که شفاعت ارحم الراحمینی خداوند در دل طبقه هفتم دوزخ است که در آخرالزمان آشکار شده است و اینست که مجموعه آثار و معارف ما در عین حال که هولناکترین اخطارها و تنذیرها را داراست آشکارکننده بشارت ارحم الراحمینی پروردگار نیز می باشد که از بطن امامت رخ نموده است و آن رحمت مطلقه است که قبلاً درباره اش سخن گفته ایم.

۲۸۰- نسل بچه ننه ها ساکنان درک اسفل السافلین و بلکه پرورش یافتگان این قلمرو هستند زیرا درک اسفل جایگاه اهل نفاق است و اینان خود ارکان و قلمرو درک اسفل می باشند زیرا مولود نفاق و شقاق رابطه پدر و مادر خویش هستند. و بنده رسالت شناخت و احیاء و برپائی قیامت این قلمرو از پست ترین و شقی ترین عرصه حیات و هستی بشر را بر عهده داشته ام. این نسلی بی نژاد و بی صاحب و بی ولی است که به اشغال شیطان درآمده است و لذا بخش عمده معارف ما را شیطان شناسی انسانی تشکیل داده است.

۲۸۱- بی نژاد بودن این نسل بچه ننه امتیازی منحصربفرد نسل های بشری در تاریخ است که در آخرالزمان رخ نموده است. که این نسل بی نژاد را به غایت دهر و ظلمات تاریخ کشانیده و مستعد خروج از آن ساخته است زیرا هیچ دلبستگی به آن ندارد چون عنصر انسانی دهر، نژاد و نژادپرستی است.

۲۸۲- این نسل از طریق بخودآئی عرفانی در آخرالزمان و بهمراه به قتل رسیدن ابلیس بدست مهدی و مسیح از سیطره شیطان می رهد.

۲۸۳- زن بدلیل ویژگی وجودیش در خلقت که از آدم پدید آمده است بمیزان دوری و عداوتش با مرد حامی خود به تسخیر شیطان درمی آید و به سوز و گداز و نابودی دچار می شود. که جهت رهائی خود فرزندانش را طعمه شیطان می سازد. و این واقعیتی در آخرالزمان است که این بنده در صدها زن بی شوهر و ضد شوهر و فرزندانشان به عینه مشاهده کرده ام و شاهد بچه های معصومی بوده ام که در چنگال مادران بیرحم خود عین جن و شیطان شده بودند.

۲۸۴- کلاً آن زناشوئی که دچار عورت سالاری و زن سالاری می شود به تسخیر شیطان درمی آید و شیطان بین این دو شقاق و نفاق و عداوت می اندازد تا هریک را به تنهائی به تسخیر خود درآورد که این فاجعه در مورد زنان بمراتب هولناکتر رخ می دهد بخصوص که در خانه فرزندان خود را هم تصاحب می کنند و لذا این مسئله دامن فرزندان را می گیرد. ولی مردان از دوزخ خانه می گریزند و در جامعه به توسعه و فعالیتهای شیطانی خود می پردازند که قلمرو اقتصاد و تسلیحات و صنعت و سیاست و هنر و تبلیغات است تا از طریق چنین قدرتهائی به نبرد سلطه گرانه با زنان خود بپردازند تا فرزندان خود را از سیطره آنان برهانند و به تصرف خود آورند. و این نبردی شیطانی جهت تملک نسل و نژاد و شجره است که حاصلش خودبراندازی نسل بشر است. و اگر نبود رحمت مطلقه پروردگار عالمیان که از محمد و آل محمد در آخرالزمان رخ می نماید، عاقبت بشریت جز نابودی ابدی نمی بود.

۲۸۵- حقیقت هولناک دیگر آنست که در آخرالزمان که عصر ظهور متافیزیک در فیزیک و غیب در عین است همانطور که جهنم آشکار شده است (در تکنولوژی)، شیاطین هم از بطن ازدواج بین بچه ننه ها رخ می نمایند که همان ظهور

شیطان انسی است که در قرآن و روایات مذکور است. همانطور که در عرصه ظهور جهانی امام نیز همه ملائک هم از بطن خانواده های مؤمن امامیه در صورت بشر رخ می نمایند. همانطور که در قرآن کریم هم آمده چون ملائک رخ نمایند در صورت بشرند. و بدینگونه انسانهای جنتی و ملکوتی بهمراه انسانهای دوزخی و شیطانی رو در روی یکدیگر در آخرالزمان برای ظهور حق جهاد می کنند. که پس از قتل عام گروه عظیمی از بشریت بالاخره ابلیس و دجال بدست مهدی و مسیح کشته می شوند و مابقی بشریت هم آزاد گشته و رستگار می شوند.

۲۸۶- همانطور که امروزه همه جنگها و جدالهای روی زمین ماهیت نژادپرستانه دارند این صورت اجتماعی و جهانی همان جنگ بین زن و مرد جهت سلطه نهائی است. مثلاً نهضت جهانی همجنس گرائی، یک جنگ زنانه بر علیه مردان است. صهیونیزم آخرین نبرد نژادپرستی مردانه بنی اسرائیل است همانطور که نهضت تکفیر در جهان اسلام هم یک نهضت مردسالارانه عربی است و بیهوده نیست که با صهیونیزم ارتباطی حیرت آور یافته است. طالبان نیز آخرین نبرد مردسالاری عربی- افغانی جهت بقا در تاریخ است بر علیه زن سالاری! تمدن غرب اساساً به سمت حاکمیت زن سالاری میرود و دموکراسی غربی نیز همین ماهیت را دارد. و بی تردید همه این نبردها نهایتاً به پیروزی جهانی زن سالاری می انجامد که همان حاکمیت جهانی نسل بچه ننه هاست. و این پیروزی کفر مطلق و شیطنت آشکار است که در نقطه مقابل امام زمان و مؤمنانش قرار می گیرد.

۲۸۷- باید درک کرد که ایمان و اخلاص در دین و توحید نه مردانه است و نه زنانه! این زن سالاری جهانی واکنش عادلانه تاریخی به هزاران سال مردسالاری کفر و کفر مردان است. مردانی که خواستند زنان را بنده و پرستنده خود سازند و بالاخره شکست خوردند بواسطه صنعت و علوم و فنونی که محصول دست خود مردان بوده است. زیرا تکنولوژی بطرزی رندانه مردان را از ستم تاریخی خود ساقط نمود و قدرت را به زنان سپرد و مردان را بنده زنان ساخت و زنان را هم بنده شیطان! ولی باید دریافت که این پیروزی جهانی زن همان سقوط و نابودی اوست. زیرا نه مرد بدون زن حیات و هستی و هویتی دارد و نه زن بدون مرد.

۲۸۸- زن و مردی که یکدیگر را دوست داشته باشند هرگز یکدیگر را بنده و پرستنده خود نمی خواهند. فقدان محبت که محصول فقدان ولایت زناشوئی است موجب پیدایش شیطان در این رابطه است. و حاکمیت تکنولوژی بر بشر مدرن قلبش را شقی و سنگ ساخته است که دیگر توان دوست داشتن ندارد و تکنولوژی نیز حاصل علوم شیطانی در بشر است که نفس اماره بشر را امکان برون افکنی و جولان داده است که مدرنیزم محصول این برون افکنی می باشد.

۲۸۹- باید به یاد آوریم که بنیاد عداوت و قتال در تاریخ از رابطه آدم و حوا و فرزندانشان آغاز شد و در تاریخ پیچیده تر گردید و صور و قلمروها و بهانه های کثیری یافت. پس از منظر معرفت دینی و عقل تجربی رابطه آدم- حوائی (زناشوئی) بنیاد هر جنگ و عداوت و ناهنجاری در جوامع بشری است و اگر هر امر دیگری را علت بدانیم این یک انحراف شعوری و گمراهی است. ما قبلاً نشان داده ایم که همه جنگهای طبقاتی و قومی و مذهبی و عقیدتی و سیاسی و امثالهم معلول جنگ آدم- حوائی است. همانطور که خانواده همواره سلول تشکیل دهنده جامعه بشری است. پس مکتب و حکمت آدم- حوائی به مثابه علم ذره های بنیادین جامعه و تاریخ و اقتصاد و مذهب و فرهنگ و سیاست و دانش و فن است و این را قرآن کریم بما تعلیم می دهد. پس هر اصلاح و انقلاب و نجاتی در قلمرو جامعه و فرهنگ و اقتصاد و محیط زیست و سیاست و مذهب و مدیریت و تعلیم و تربیت و سلامت، فقط و فقط حاصل تحولی بنیادی در رابطه آدم- حوائی است که ارکان و اصول و فروع این علم در مجموعه آثار ما تبیین شده است و ما این علم را تماماً بواسطه تجربه و شهود کشف کرده ایم و سپس تصدیق آنرا در قرآن و معارف اهل بیت عصمت یافته ایم و از آنجا حکمت و مبانی متافیزیکی آنرا استخراج و تدوین نموده ایم.

۲۹۰- آخرالزمان خانواده بمعنای پایان عمر تاریخی خودپرستی و نژادپرستی و عورت پرستی و شیطان پرستی در خانواده است و آغاز پیدایش اهل بیت خدا در خانه های بشری! پس بشارت باد که بزودی دورانی فرا می رسد که هر

خانه ای یک خانه کعبه و بیت الله باشد و هر خاندانی نیز جلوه ای از پنج تن آل عبای الهی! و اینست تمدنی امامیه که جنّات نعیم الهی را بر روی زمین ممکن می سازد که در آن دعا و شعار و ذکر و کلامی نیست الا اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد! والسلام-

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۴/۰۲/۲۰